

خدا یکی، راه یکی



# خدا یکی، راه یکی

کوین جی. دایر

ترجمه از انگلیسی  
بازنویسی: ریما میناسیان

انتشارات ایلام

انگلستان، ۲۰۱۰

شابک ۹۷۸-۱-۹۰۶۲۵۶-۵۷-۹

# **One God, One Way**

Kevin G. Dyer

Persian Translation Copyright © Elam Ministries 2010

Elam Publications  
P.O. Box 75, Godalming  
Surrey, GU8 6YP  
United Kingdom

[publications@elam.com](mailto:publications@elam.com)  
[www.kalameh.com](http://www.kalameh.com)

Reprinted in 2010

ISBN 978-1-906256-57-9

در دنیای امروز به نظر می‌رسد راه‌های گیج‌کننده  
بسیاری وجود دارند که مدعی هستند ما را به سوی خدا  
هدایت می‌کنند.  
چگونه می‌توان راه صحیح به سوی خدای حقیقی را  
پیدا کرد؟  
این کتاب، تنها راه شناخت و رسیدن به خدای واحد و  
حقیقی را معرفی می‌کند.



## فهرست مطالب

- ۹.....خدا یکی.....
- ۱۵.....آدم و حوا.....
- ۹۱.....قائن و هابیل.....
- ۳۲.....حضرت نوح.....
- ۷۲.....حضرت ابراهیم.....
- ۳۱.....موسای پیامبر.....
- ۳۷.....حضرت داوود.....
- ۴۱.....دوره‌ای مختصر و مفید.....
- ۴۹.....ظهور نجات‌دهنده.....
- ۹۵.....گفتار نجات‌دهنده.....
- ۹۶.....معجزات حیرت‌انگیز نجات‌دهنده.....
- ۹۷.....مرگ هولناک و رستاخیز پیروزمندانه.....





## خدا یکی

آیا خدایی هست؟ اگر با دقت به طبیعت نگاه کنیم، خواهیم فهمید که خدایی وجود دارد. مثلاً، اشیاء مختلف از قبیل میز و صندلی و غیره به خودی خود درست و مرتب نگردیده‌اند، بلکه به وسیله استادان ماهر ساخته شده‌اند. همچنین این جهان و آنچه در آن است به وسیله کسی به وجود آمده و ساخته و منظم گردیده است که او را خدا می‌نامیم. طبق تعلیمات کتاب مقدس که شامل تورات، زبور داوود، صحف انبیاء و انجیل عیسیای مسیح می‌باشد، خدا یکی است و غیر از او خدایی نیست.

دلایل بسیاری برای اثبات وجود خدا و یکی بودن او وجود دارد که در چند سطر نمی‌توان آنها را در این بخش گنجاند. ولی کسانی که از روی میل و ایمان طالب شناسایی خدا باشند، بدون شک به وجود او پی برده، وی را خواهند شناخت. در انجیل مسیح نوشته شده است: «اما خشنود ساختن خدا بدون ایمان و توکل به او محال است. هر که می‌خواهد به سوی خدا بیاید، باید ایمان داشته باشد که خدا هست و به آنانی که با دلی پاک در جستجوی او هستند، پاداش می‌دهد» (عبرانیان ۱۱: ۶).

## خدا جهان را چگونه آفرید؟

واقعۀ خلقت را که در اولین باب کتاب پیدایش در تورات نوشته شده، می‌توان چنین بیان کرد: «در ابتدا خدا آسمان و زمین را آفرید و آن را از نیستی به هستی آورد. سپس با ترتیب خاصی در شش وقت معین که به شش روز نامیده شده است، عالم هستی را تنظیم کرد و با خلقت انسان، آفرینش را پایان داد.

خدا، در روز اول که آفرینش را شروع کرد، اراده نموده، فرمود: «روشنایی شود.» فوراً دنیایی که تا آن زمان در تاریکی بود، روشن گشت. ولی خورشید، ستارگان و ماه کماکان قابل دیدن نبودند، چون اطراف زمین را بخار و مه فرا گرفته بود و نور کاملاً بر آن نمی تابید. خدا، روشنایی را از تاریکی جدا ساخت. روشنایی را روز و تاریکی را شب نامید.

روز دوم، خدا تغییری در هوا ایجاد کرد که در اثر آن، مه و بخار در آسمان به صورت ابرهای غلیظ و در زمین به شکل آب در آمدند. در روز سوم، خدا اراده فرمود که آبهای روی زمین در یک جا جمع شوند و خشکی ظاهر گردد و همان طور هم شد. خدا خشکی را زمین و محل جمع شدن آبها را دریا نامید. در همان روز خداوند متعال امر فرمود که زمین، نباتات و درختان برویاند، و چنین شد.

در روز چهارم، خدا خورشید و ماه و ستارگان را منظم کرد و آنها را قابل دیدن ساخت. آفتاب را برای روشن کردن روز و ماه را برای منور ساختن شب قرار داد. همچنین آنها را برای تنظیم سالها، فصلها و روزها تعیین نمود.

در روز پنجم، خدا ماهیان دریا و پرندگان را خلق کرد. در روز ششم، خدا حیوانات و تمام خزندگان را به وجود آورد. همچنین در این روز، آخرین کار خدا در خلقت این بود که آدم را از خاک زمین خلق کرد و در وی روح حیات دمید و بدین ترتیب آدم موجود زنده‌ای شد.

خدا از کامل بودن آفرینش خود خشنود شد. بدین ترتیب خدای قادر مطلق این دنیای عجیب و بزرگ را با تمام موجوداتش خلق نمود.»

## چگونه می توان خدا را شناخت؟

تمام موجودات آسمان و زمین از وجود آفریننده توانای خود حکایت می کنند. انجیل شریف در این خصوص می فرماید: «انسان از ابتدا، آسمان

و زمین و چیزهایی را که خدا آفریده، دیده است و با دیدن آنها می تواند به وجود خدا و قدرت ابدی او پی ببرد...» (رومیان ۱: ۲۰).

اگر چه به وسیله طبیعت می توانیم به بعضی از صفات خدا پی ببریم، ولی فقط به وسیله کلام خدا می توانیم او را کاملاً بشناسیم. اکنون، بعضی از صفات مطلق خدا را از کتاب مقدس که الهام خداست، ذکر می کنیم.

### ۱- ذات خدا روحانی است

خدا روح است، یعنی غیرمادی و بدون جسم می باشد. عیسیای مسیح در انجیل می فرماید: «روح، بدن ندارد» (لوقا ۲۴: ۳۹). خدا، نادیدنی است. کتاب مقدس می گوید: «کسی هرگز خدا را ندیده است» (یوحنا ۱: ۱۸). خدا سرچشمه حیات است و به همه موجودات حیات می بخشد. او دارای شخصیت است، زیرا از قدرت، احساسات و فعالیت برخوردار می باشد.

### ۲- خدا همیشه در همه جا حاضر است

حضرت داوود چنین می فرماید: «ای خداوند، از حضور تو به کجا می توانم بگریزم؟ اگر به آسمان صعود کنم، تو در آنجا هستی؛ اگر به اعماق زمین فرو روم، تو در آنجا هستی. اگر بر بالهای سحر سوار شوم و به آن سوی دریاها پرواز کنم، در آنجا نیز حضور داری و با نیروی دست خود مرا هدایت خواهی کرد» (مزمور ۱۳۹: ۷-۱۰).

### ۳- خدا همه چیز را می داند

خدا همه افکار و اسرار درونی ما را می داند. حضرت داوود می فرماید: «ای خداوند، تو مرا آزموده و شناخته ای، تو از نشستن و برخاستن من آگاهی، فکرهای من از تو پوشیده نیست. تو کار کردن و خوابیدن مرا زیر نظر داری و از همه راهها و روشهای من باخبر هستی. حتی پیش از آنکه سخنی بر زبان آورم تو آن را می دانی» (مزمور ۱۳۹: ۱-۴). شاید بتوانیم چیزهایی را از مردم پنهان کنیم ولی نمی توانیم هیچ چیز را از خداوند مخفی بداریم.

خدا می‌فرماید: «من خدایی نیستم که فقط در یک جا باشم، بلکه در همه جا حاضر هستم؛ پس آیا کسی می‌تواند خود را از نظر من پنهان سازد؟ مگر نمی‌دانید که حضور من آسمان و زمین را فرا گرفته است؟» (ارمیا ۲۳:۲۳-۲۴).

#### ۴- خدا همه چیز را اداره می‌کند

خداوند نه فقط دنیا را آفرید بلکه آنرا اداره هم می‌کند. حرکات زمین، گردش آفتاب و ماه و ستارگان، ریزش باران و هر آنچه در عالم وجود دارد، تحت فرمان او است.

#### ۵- خدا ابدی است

خدا نه ابتدایی داشته و نه انتهایی خواهد داشت. او همیشه بوده و خواهد بود. حضرت داوود در این باره می‌فرماید: «قبل از آنکه دنیا را بیافرینی و کوهها را به وجود آوری، تو بوده‌ای. تو را ابتدا و انتهایی نیست» (مزمو ۹۰:۲).

#### ۶- خدا عادل است

هر آنچه خدا انجام می‌دهد صحیح و از روی عدالت است. در کتاب مقدس می‌خوانیم: «نام خداوند را ستایش خواهم کرد، و قوم او عظمت وی را وصف خواهند نمود. خداوند همچون صخره‌ای است و اعمالش کامل و عادل. او است خدای امین و دادگر، از گناه مبرا و با انصاف» (تثنیه ۳۲:۳-۴). چون خدا عادل است، گناهکاران را طبق عدالتش مجازات خواهد کرد.

#### ۷- خدا پاک و مقدس است

اشعیاء نبی در تورات چنین می‌فرماید: «مقدس، مقدس، مقدس است خداوند قادر متعال؛ تمام زمین از جلال او پر است» (اشعیاء ۶:۳). خدا مقدس است و از هر گناه مبرا می‌باشد. چون خدا مقدس است، از گناه دوری می‌کند و افکار و گفتار و اعمال زشت ما را دوست ندارد زیرا همه اینها در نظر وی گناه محسوب می‌گردند.

## ۸- خدا بخشنده و رحیم است

حضرت داوود می‌فرماید: «(ای خداوند)، تو نیکو و بخشنده و بسیار رحیم هستی نسبت به آنانی که تو را می‌خوانند» (مزمور ۵:۸۶). هر چند خدا از اعمال گناه‌آلود ما نفرت دارد، اما نسبت به ما گناهکاران پر از محبت و رحمت می‌باشد. او انتظار دارد که از گناه پاک شویم تا بتوانیم او را بشناسیم و از نعماتش برخوردار گردیم.

دوست عزیز، خدا واقعاً شما را دوست دارد و خواهان ملاقات با شما می‌باشد. آیا شما حقیقتاً خدا را دوست دارید و طالب او هستید؟

در یازده فصل آینده یگانه راه نجات از گناه را که به وسیله آن می‌توانید خدا را واقعاً بشناسید و رستگار شوید، مطالعه خواهید نمود. امید است که این فصل‌ها را با وفاداری و علاقه خاصی بخوانید.



## آدم و حوا

(پیدایش باب‌های ۱-۳)

اولین مرد و زنی که در این جهان خاکی زندگی خود را آغاز کردند، مثل سایر آدمیان به‌طور طبیعی متولد نشدند، یعنی در اثر آمیزش پدر و مادر بوجود نیامدند و دوران طفولیت را مانند سایرین نگذراندند. بلکه خداوند به‌قدرت الاهی خود آنها را به‌طرز عجیب و معجزه‌آسایی خلق نمود.

طبق تعالیم کتاب تورات، بعد از این که خدا این جهان را منظم و مرتب ساخت و آنرا بر طبق اصولی صحیح برای زندگی بشر مهیا کرد، در پایان خلقت یعنی روز ششم، اولین انسان را که مرد بود، از خاک خلق کرد. خدا، روح حیات به او بخشید و او را آدم نامید. برای مدتی آدم تنها زندگی می‌کرد و بر سایر موجودات حکومت می‌نمود. اما خداوند، از راه حکمت لازم دید که همسری موافق آدم خلق نماید تا او تنها نباشد. پس به‌طریقی خاص، آدم را در خوابی سنگین فرو برد. آنگاه یکی از دنده‌های او را گرفت و از آن زنی خلق نمود و به‌نزد آدم فرستاد. چون آدم او را دید، به او پیوست. اسمش را «حوا» نامید و گفت: «این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم.»

مطابق دستور خدا، مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش زندگی جدیدی را آغاز می‌کند و آن دو یک تن می‌شوند. خدا از ابتدای آفرینش انسان، پایه و اساس ازدواج را مقدس دانسته، مبنای زناشویی را در پیوستن یک مرد با یک زن قرار داد. این مطلب به ما می‌آموزد که اراده خدا از ابتدا این بود که هر مرد، یک زن اختیار کند و تا آخر عمر با وی در محبت و وفاداری به‌سر برد.

خدا به آدم و حوا عقل و اراده، احساسات و آزادی عطا فرمود و اجازه داد بشر با او رابطه‌ای معنوی داشته باشد. هدف خدا از آفریدن انسان این بود که انسان او را جلال دهد.

خدا آدم و حوا را در باغی که معروف به باغ عدن بود، سکنی داد. به آنها برکت داده، فرمود: «بارور و زیاد شوید، زمین را پر سازید، بر آن تسلط یابید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیوانات فرمانروایی کنید.» به امر خدا، آدم در باغ عدن مشغول کار شد و به نام‌گذاری بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا پرداخت.

در باغ عدن یعنی محل سکونت آدم و حوا، انواع و اقسام درختان زیبا و میوه‌دار وجود داشت. خدا اجازه استفاده از نعمات باغ را به آدم و حوا داد ولی برای آنکه آنها بفهمند که باید فرمانبردار و مطیع خالق خود باشند، به آدم امر فرموده، گفت: «از همه میوه‌های درختان باغ بخور، به جز میوه درخت شناخت نیک و بد، زیرا اگر از میوه آن بخوری مطمئن باش خواهی مرد.»

برای مدتی آدم و حوا در کمال احترام، اطاعت و در نهایت پاکی، قدوسیت و خوشی، در آن باغ به سر بردند. ولی یک روز شیطان، که پدر همه بدی‌ها و شرارت‌ها است، خود را به شکل ماری به حوا ظاهر کرد و به او گفت: «آیا حقیقت دارد که خدا شما را از خوردن میوه تمام درختان باغ منع کرده است؟» زن به مار گفت: «ما اجازه داریم از میوه همه درختان بخوریم به جز میوه درختی که در وسط باغ است. خدا فرموده است که از میوه آن درخت نخوریم و حتی آن را لمس نکنیم و گر نه خواهیم مرد.» اما مار زن را وسوسه کرده، گفت: «مطمئن باش نخواهید مرد! بلکه خدا خوب می‌داند زمانی که از میوه آن درخت بخورید، چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا می‌شوید و می‌توانید خوب را از بد تشخیص دهید.» چون حوا دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوش‌نما، دلپذیر و دانش‌افزا می‌آید، از میوه آن گرفته، خورد و به شوهر خود نیز داد و او هم خورد. بدین طریق شیطان آنها را فریب داده، وسیله لغزش آنها شد.

آدم و حوا با خوردن میوه منع شده، از دستور خدا سرپیچی کردند و



نامطیع گردیدند. در نتیجه، مقام اولیه خود را از دست دادند. آنها از فیض خدا محروم شدند و گناهکار محسوب گشتند، و به علت این نافرمانی، مرگ روحانی نصیب آنها گردید. پس از مدتی نیز مرگ جسمانی به سراغشان آمد.

قبل از این که بدی و زشتی گناه، زندگی این دو موجود خوشبخت و سعادت‌مند را تیره و تار کند، در کمال آزادی و بی‌خبر از برهنگی خود، در باغ می‌زیستند. چنان غرق در نور محبت الاهی بودند که به هیچ وجه برهنگی خود را حس نمی‌کردند و از آن خجلتی نداشتند. آنها بی‌گناه و جاودانه بودند. اما آن روزهای سعادت‌مند، گذشت. آنها به وسوسه شیطان در گناه افتادند و عاصی، نامطیع و متجاوز گردیدند. گناه و نافرمانی، کار خود را کرد. سیه‌روزی و بدبختی آنها شروع شد و همان‌طور که خدا فرموده بود که اگر از آن میوه ممنوعه بخورند، عارف نیک و بد خواهند شد، چشمان باطن آنها باز شد و به‌خوبی اطاعت و فرمانبرداری و زشتی نافرمانی پی بردند و دیدند که برهنه و عریانند و از برهنگی خود شرمسار شدند. آنها خود را در برابر خالق خویش روحاً و جسماً برهنه و عاری از نعمت عدالت دیدند. پس در صدد بر آمدند که خود را بپوشانند تا شاید بدان وسیله سرپوشی بر کردار نادرست خود بگذارند. پس به‌ناچار از برگ درختانی که در دسترس آنها قرار داشت پوشاکی تهیه کرده، خود را با آن پوشاندند تا خجلت و شرمندگی خود را هنگام روبرو شدن با خدا پنهان سازند.

اما خدای مهربان که نسبت به بندگان خود نظر رأفت و محبت دارد، آنها را مخاطب ساخته، فرمود: «این چه کاری بود که کردی؟» آدم گفت: «این زن که یار من ساختی، از آن میوه به من داد و من هم خوردم.» حوا به خدا گفت: «مار مرا فریب داد.» پس خدای عادل طبق عدالت خود شیطان حيله‌گر را برای کاری که کرده بود، لعنت کرد.

خدا به بشر وعده نجات‌دهنده‌ای را داد که از نسل زن متولد خواهد شد و سرانجام بر شیطان پیروز گردیده، او را شکست خواهد داد. طبق فرمایش خدا، هر انسانی که به آن نجات‌دهنده موعود ایمان بیاورد، از گناه نجات پیدا کرده، از حیات جاودان بهره‌مند خواهد گردید.

خداوند بر آدم و حوا که از شدت شرمندگی، بدن خود را با برگ درختان پوشانیده بودند، نظر رحمت و رأفت انداخت و اراده فرمود که به طریقی برهنگی آنان را بپوشاند. پس پوشاکی از پوست حیوانات برای آنها تدارک دید و به آنها اجازه داد تا گوسفندی را قربانی کنند و از پوست آن حیوان لباسی برای خود درست کرده، خودشان را با آن بپوشانند.

خدا عادل است و طبق عدالت خود مؤمن را پاداش و گناهکار را جزا می دهد. او بخصوص نامطیعان و گناهکاران را از حضور خود خواهد راند. خدا آدم و حوا را به خاطر سرپیچی از امر الاهی، از باغ عدن اخراج نمود. آنها پس از خروج از باغ، به کارهای سخت مشغول شده، با عرق پیشانی کسب معاش می نمودند.

در کتاب انجیل چنین مکتوب است: «وقتی حضرت آدم گناه کرد، گناه او تمام نسل بشر را آلوده ساخت و باعث شیوع مرگ در سراسر جهان شد. در نتیجه، همه چیز دچار فرسودگی و تباهی گشت، چون انسانها همه گناه کردند» (رومان ۵: ۱۲).

خواننده عزیز، ما همه فرزندان آدم و حوا هستیم و بدون شک ما هم مانند والدین اولیه خود گناه کرده، از اوامر الاهی سرپیچی نموده ایم. یقیناً در طول عمر خود بسیار غفلت کرده، از انجام کارهای نیک و پسندیده خدا خودداری نموده ایم و خواه ناخواه گناهکار محسوب می شویم. با توجه به مقصود این فصل، به خاطر داشته باشید که با ریختن خون یک حیوان بی گناه، پوششی برای آدم و حوا تهیه گردید و این پوشش به عنوان ردای عدالت به آنها بخشیده شد. ما نیز مانند آدم و حوا نیازمند پوششی هستیم که خود را با آن بپوشانیم تا بتوانیم در حضور خدا به ایستیم. یقیناً اگر گناهان ما در حضور خداوند پوشانده نشود، از برکت حیات جاودان محروم خواهیم بود.

دوست گرامی، شاید درک این مطلب قدری برای شما مشکل باشد، اما تقاضا داریم دعا کنید و به خواندن این فصل ها ادامه دهید تا مقصود را درک کرده، با آن پوشش حقیقی معنوی که خدا از راه محبت تدارک دیده است، آشنا شوید. آنوقت در صورت تمایل، خود را با آن بپوشانید تا عادل و پارسا شمرده شوید و از حیات جاودان برخوردار گردید.

## قائن و هابیل

(پیدایش باب ۴)

در فصل دوم ملاحظه فرمودید که خدا آدم و حوا را آفرید و ایشان را در باغ پرشکوهی قرار داد تا از آن مراقبت کنند. خدا ایشان را بی گناه خلق نمود و آنان در کمال خوشی در آن باغ به سر می بردند، ولی در اثر سرپیچی از امر خدا، گناهکار محسوب شدند. خدا آنها را به سبب گناهانشان از باغ عدن بیرون کرد. بعد از مدتی، خدا پسری به آدم و حوا داد که او را «قائن» نامیدند. بار دیگر حوا پسری زایید و او را «هابیل» نام نهادند. آدم و حوا از داشتن این دو فرزند خیلی خوشحال شدند و اولین خانواده روی زمین تشکیل شد.

وقتی این دو برادر بزرگ شدند، هر یک به کاری علاقه پیدا کرد. هابیل چوپان شد و دوست داشت گوسفندان پدرش را نگاهبانی کند. اما قائن که به حیوانات علاقه‌ای نداشت، کشاورز شد. این دو برادر هر چند مشاغل متفاوتی داشتند، ولی هر دو ادعا می کردند که فقط خدای یکتا را پرستش می نمایند. قائن و هابیل دریافتند که خدا مقدس است و خودشان در حضور چنین خدایی گناهکار می باشند. آنها می خواستند خدا ایشانرا مورد مرحمت و آمرزش قرار دهد، پس تصمیم گرفتند هدایایی به خداوند تقدیم کنند و به این وسیله او را عبادت نمایند. بعد از اخراج آدم و حوا از باغ عدن، این عمل قائن و هابیل جهت عبادت خدا، اولین کوشش انسان گناهکار برای نزدیک شدن به خدای قدوس بود که در کتاب مقدس نوشته شده است.

در تورات می خوانیم که قائن به مزرعه رفته، مقداری از محصولات زمین را چید و آنرا به خدا تقدیم نمود. می توان گفت که هدیه قائن نتیجه

دست رنج خودش بود و در واقع او می‌خواست به خدا بگوید که: «ای خدا، ببین، من خودم این را تهیه کرده‌ام، پس مجبوری هدیه مرا قبول کنی.» ولی هدیه هابیل با هدیه برادرش بسیار فرق داشت. هابیل، بره سالم و بی‌عیبی را از گله خود جدا نمود و آن را در حضور خدای مقدس و حقیقی قربانی کرد.

همان‌طور که هدایای قائن و هابیل با هم فرق داشت، نتایج حاصل از تقدیم این هدایا نیز متفاوت بود. در کلام خدا می‌خوانیم: «خداوند هابیل و هدیه‌اش را پذیرفت، اما قائن و هدیه‌اش را قبول نکرد.» بنابراین هابیل مورد مرحمت و آمرزش خداوند واقع شد، ولی قائن مقبول خدا نگردید. مفهوم این واقعه در زندگی قائن و هابیل چه بود؟ قائن بر اعمال خود تکیه نمود و هدیه‌ای را از محصول زمین به حضور خدا عرضه داشت تا نیکو بودن اعمالش را نشان دهد. اما خدا با رد کردن هدیه قائن، نشان داد که انسان گناهکار نمی‌تواند به وسیله اعمال خود مورد قبول خدای قدوس واقع شود، ولو آنکه اعمالش بسیار خوب باشد. ولی بر عکس، درباره هابیل و هدیه او در کلام خدا می‌خوانیم که: «از راه ایمان بود که هابیل دستور خدا را اطاعت کرد و هدیه‌ای به خدا تقدیم نمود که بیشتر از هدیه قائن سبب رضایت او گردید» (عبرانیان ۴: ۱۱). چون هابیل به خدا ایمان داشت، هدیه پسندیده را به خدا تقدیم نمود.

در اینجا دو سؤال مهم پیش می‌آید: اول، راهی که خدا برای انسان گناهکار تعیین کرده تا از این طریق بتواند به خدا نزدیک شود و مورد مرحمت و آمرزش او قرار گیرد، کدام است؟ مطابق تعلیمات تورات و انجیل، یگانه راه آمرزش از گناه و نزدیک شدن به خدا، ریختن خون قربانی بی‌گناه می‌باشد. همان‌طور که در کلام خدا مکتوب است: «بدون ریختن خون، هیچ گناهی بخشیده نمی‌شود» (عبرانیان ۹: ۲۲). واضح است که اولین دستور درباره ریختن خون قربانی از طرف خدا صادر شد. خدا این دستور را بلافاصله پس از سرپیچی آدم و حوا و ناطاعتی‌شان، به آنها داد.

دوم، هابیل چگونه فهمید که یگانه راه نزدیک شدن به خدا، ریختن خون قربانی است؟ پاسخ این است که بدون شک آدم و حوا داستان

زندگی خودشان را برای فرزندانشان تعریف کرده بودند. آنها مطمئناً اوامر خدا و نتایج سرپیچی از آن و دستور الاهی خدا را با تأکید فراوان به فرزندان خود منتقل کرده و به ایشان آموخته بودند که یگانه راه نزدیک شدن به خدا ریختن خون قربانی می باشد. همچنین تنفر خدا را از گناه انسان برایشان شرح داده بودند و اینکه چطور خدا به خاطر مرحمت و محبت خود وسیله ای برای نجات ایشان فراهم ساخت. آن وسیله، ریخته شدن خون یک قربانی بود یعنی یک حیوان بی گناه به عوض آدم و حوا کشته شد و حیات آن قربانی فدای ایشان گردید تا نجات یابند و با پوست آن نیز برای ایشان پوشاک تهیه شد. اگر چه آدم و حوا از باغ عدن رانده شده بودند، ولی به خاطر بخشش گناهانشان، خدا را ستایش می کردند. بنابراین وقتی هابیل خواست خدا را عبادت نماید، حتماً به یاد آورد که حیوان بی گناهی برای آمرزش گناهان والدینش قربانی شده بود، بنابراین او نیز از روی ایمان، حیوان بی عیبی را در حضور خدا قربانی کرد.

قائن از اینکه خدا هدیه هابیل را قبول نمود و هدیه او را رد کرد، خیلی عصبانی شد و تصمیم گرفت هابیل را به قتل برساند. یک روز وقتی هر دو با هم در صحرا کار می کردند، قائن برادر خود هابیل را کشت. این عمل اولین قتلی بود که انسان مرتکب شد. خداوند از عمل قائن بی نهایت غضبناک گردیده، او را لعنت کرد. قائن به علت این عمل زشت تا آخر عمرش تحت غضب و مجازات خدا بود.

قائن و هابیل هر دو به خدای یکتا معتقد بودند و نیز ادعا داشتند که خدا را می پرستند. اما صرفاً اعتقاد به خدا و میل به پرستش او کافی نیست. اگر می خواهیم مانند هابیل مقبول خدا شویم، باید هدیه پسندیده ای نزد خدا بیاوریم. قائن می بایست هدیه ای نزد خدا می آورد. هدیه او نمونه خودش بود. او به علت بی ایمانی، نافرمانی کرد و هدیه نادرست و اشتباه را تقدیم نمود.

دوست عزیز، شما چه نوع هدیه ای را می خواهید به خدا تقدیم کنید؟ شما می توانید مانند قائن هدیه ای از دست رنج خود انتخاب نمایید و آن را به حضور خدا بیاورید، و یا می توانید مثل هابیل هدیه پسندیده ای را

که خدا معین کرده است، انتخاب نمایید و آن را به خدا تقدیم کنید. هدیه شما باید صحیح باشد تا مقبول خدا واقع شوید. در فصل های آینده درباره این هدیه صحیح و پسندیده که شما می توانید برای آمرزش گناهان خود نزد خدای قدوس بیاورید، بیشتر شرح خواهیم داد.

## حضرت نوح

(مردی که داوری خدا را موعظه می‌کرد)  
(پیدایش باب‌های ۶-۹)

حضرت نوح صدها سال بعد از هابیل و قاین که فرزندان آدم بودند، زندگی می‌کرد. در طی آن مدت، هزاران نفر در دنیا متولد شدند، ولی بر اثر گذشت زمان مردمی که در آن ایام بر روی زمین زندگی می‌کردند از راه حقیقت دور شده، مشغول پرستش بتها شدند و به خدایان دروغین روی آوردند. به‌خصوص در زمان نوح، بشر به‌دلیل گناهان بسیار، فاسد شده بود. در این مورد در تورات چنین نوشته شده است: «هنگامی که خداوند دید مردم غرق در گناهند و دائماً به‌سوی زشتی و پلیدی می‌روند، از آفرینش انسان متأسف و محزون شد و خدا فساد و شرارت بشر را مشاهده کرد.» اما درباره‌ی نوح می‌خوانیم که او در نظر خدا مقبول شد، چونکه مردی عادل و پارسا بود و با خدا راه می‌رفت.

روزی خدا به نوح فرمود: «تصمیم گرفته‌ام تمام این مردم را هلاک کنم، زیرا زمین را از شرارت پر ساخته‌اند. من آنها را همراه زمین از بین می‌برم. اما تو، ای نوح، با چوب درخت سرو یک کشتی بساز و در آن اتاقهایی درست کن. من به‌زودی سراسر زمین را با آب خواهم پوشانید تا هر موجود زنده‌ای که در آن هست، هلاک گردد. اما با تو عهد می‌بندم که تو را با همسر و پسران و عروسانت در کشتی سلامت نگاه دارم.» پس نوح به امر خدا کشتی را بساخت و به هر چه خدا فرمود، عمل نمود. هنگامیکه نوح مشغول ساختن کشتی بود، مطمئناً مردم را از داوری حتمی خدا آگاه می‌ساخت. او موعظه کرده، می‌گفت: «ای مردم بدانید که خدا عادل است. چون شما در گناه زندگی می‌کنید و اوامر خداوند را

بجا نمی‌آورید، آگاه باشید که خداوند عادل بر طبق عدالت خود شما را مجازات خواهد کرد.» نوح مکرراً به مردم می‌گفت: «ای مردم از گناهانتان توبه نمایید، از شرارت خود دست بکشید و با ایمان حقیقی بسوی خدا بازگشت کنید تا او بر شما رحم فرماید.» ولی آن مردم خدانشناس و شریر، نه تنها به موعظه او گوش ندادند و توبه نکردند، بلکه او را مسخره می‌نمودند و به وی می‌خندیدند.

سرانجام، بعد از سالهای دراز ساختن کشتی به پایان رسید. خداوند به نوح گفت: «تو و اهل خانهات داخل کشتی شوید، زیرا در بین همهٔ مردمان این روزگار فقط تو را درستکار یافتیم.» خدا می‌خواست به وسیله آن کشتی، نوح و خانواده او را از مجازات وحشتناکی که برای اهل زمین در نظر گرفته بود، نجات بدهد.

خدا نخواست همه حیوانات و پرندگان را هلاک سازد چون مایل بود که بعضی از آنان باقی بمانند و تولید مثل کنند. خدا به نوح امر فرمود که از تمام حیوانات و پرندگان، یک جفت نر و ماده با خود به کشتی ببرد. نوح و خانواده‌اش پس از شنیدن دستور خدا، همراه با حیوانات و پرندگان سوار کشتی شدند. خدا به قدرت خود درب کشتی را بست و نوح و آنانی که با او بودند، در کشتی ساکن شدند. اما سایر مردم چون موعظه نوح را گوش ندادند و امر خداوند را اطاعت نکردند، از ورود به کشتی محروم شدند.

سرانجام روز داوری خدا فرا رسید. به فرمان خدا، به مدت چهل شبانه روز باران شدیدی بر زمین بارید و در نتیجه طوفانی عظیم پدید آمد. آن مردم نامطیع و سرکش از ترس جان خود به قلهٔ تپه‌ها و کوه‌ها پناه بردند تا از مرگ رهایی یابند. ولی آب همه کوههایی را که در زیر آسمان بود، پوشاند و هر مخلوق جاندار که بر زمین حرکت می‌کرد یعنی کلیه پرندگان و حشرات و جمیع آدمیان، هلاک شدند. فقط نوح عادل و همراهانش که در کشتی بودند، زنده ماندند.

چرا خداوند مردم زمان نوح را به وسیله طوفان از بین برد؟ علت، گناه و نافرمانی بشر بود. فقط کسانی که داخل کشتی شدند یعنی نوح و خانواده‌اش از مرگ هولناکی که خدا بر زمین فرستاد، نجات یافتند. اما



دیگران، چون نامطیع و بی‌ایمان بودند و توبه نکردند هلاک گردیدند.

خدا با گناه مخالف است و به همین دلیل داوری و مجازات او به وسیله طوفان بر اهل جهان که در گناه غوطه‌ور بودند، ظاهر گردید و بشر و هر موجودی که در جهان بود نابود شدند. گرچه داوری و تنبیه خدا باعث هلاکت تمام مردم گردید ولی به ساکنین کشتی صدمه‌ای وارد نشد.

باید در نظر داشت که هیچ بشری به واسطه اعمال نیکو، نزد خدا عادل و پارسا شمرده نخواهد شد و نجات ابدی نخواهد یافت. چنانکه در انجیل شریف نوشته شده است: «بنابراین، در اثر بخشش رایگان و مهربانی خدا و توسط ایمان‌تان به مسیح است که نجات یافته‌اید؛ و این کار شما نیست، بلکه هدیه خدا است. نجات، نتیجه اعمال خوب ما نیست، از اینرو هیچکس نمی‌تواند به خود بی‌بالد» (افسیسیان ۲: ۸-۹). و در جای دیگر می‌خوانیم: «به‌خوبی می‌دانیم که انسان با اجرای احکام شریعت، هرگز در نظر خدا پاک و بی‌گناه به حساب نخواهد آمد، بلکه فقط با ایمان به عیسی مسیح پاک و بی‌گناه محسوب خواهد شد» (غلاطیان ۲: ۱۶).

معنای این دو آیه این است که بشر به وسیله اعمال خودش نزد خدا مقبول نخواهد شد بلکه فقط به وسیله ایمان می‌توانیم رضایت خدا را جلب کرده، مقبول او شویم. این موضوع را به‌طور واضح در فصل سوم ملاحظه نمودید. در کلام خدا درباره نوح می‌خوانیم: «نوح، یکی دیگر از کسانی است که به خدا ایمان داشت. وقتی خدا به او فرمود که سرنوشت هولناکی در انتظار مردم بی‌ایمان است، او سخن خدا را باور کرد. با اینکه هنوز هیچ نشانه‌ای از طوفان نبود، اما او بدون فوت وقت، یک کشتی ساخت و خانواده خود را نجات داد. ایمان نوح، در نقطه مقابل گناه و بی‌ایمانی مردم دنیا قرار داشت، مردمی که حاضر نبودند خدا را اطاعت کنند. در اثر همین ایمان بود که نوح مقبول خدا گردید» (عبرانیان ۱۱: ۷).

دوست عزیز، کلام خدا چنین می‌فرماید: «زیرا همه گناه کرده‌اند و هیچکس به آن کمال مطلوب و پر جلالی که خدا انتظار دارد، نرسیده است» (رومیان ۳: ۲۳). تا شخص بیمار درک نکند که مریض است، مطمئناً حاضر نخواهد شد به پزشک مراجعه کند و علاج مرض خود را بجوید. ما به خطرناکترین مرض، یعنی مرض گناه مبتلا هستیم. تا

زمانی که درک نکنیم که به بیماری گناه دچار هستیم، برای علاج آن چاره‌ای نخواهیم اندیشید. خدا بر طبق عدالت خود همه گناهکاران را حتماً مجازات خواهد کرد. کیفر گناه، موت یعنی جدایی ابدی از حضور و فیض خدا می‌باشد. در خصوص این موضوع در انجیل نوشته شده است که «هر که گناه کند، تنها دستمزدی که خواهد یافت، مرگ است» (رومیان ۶: ۲۳). فقط گناه است که ما را از حضور خدا و حیات جاودانی محروم می‌سازد. بنابراین باید اول بپذیریم که گناهکار هستیم و احتیاج به نجات‌دهنده‌ای داریم که ما را از گناه آزاد سازد. دوست عزیز، گناه یعنی پشت کردن به خدا و زندگی کردن بر طبق آمال و خواسته‌های انسانی. کمی در این مورد فکر کنید و وضعیت روحانی خودتان را بسنجید. در مورد روابطتان با دیگران فکر کنید. مطمئناً مواقعی را به یاد خواهید آورد که از دستورات خدا سرپیچی کرده‌اید. بر اساس کلام خدا، مجازات ابدی در انتظار افرادی است که به خدا پشت کرده‌اند. مگر اینکه مثل نوح پناهگاهی بیابید. خدا از کثرت رحمت و محبت خود برای همه اهل عالم پناهگاهی حاضر کرده تا از مجازاتی که سزاوار آن هستیم به آن پناه ببریم. پناهگاهی که خدا برای ما فراهم ساخته، نجات‌دهنده‌ای زنده و توانا است. آیا شما می‌خواهید از داوری و مجازات خدا نجات یافته، رستگار گردید؟

امیدواریم که از طریق مطالب ذکر شده، کاملاً به احتیاج خود برای نجات از گناه پی ببرید و آن نجات‌دهنده موعود را بشناسید تا در اثر ایمان به او نجات یابید.

## حضرت ابراهیم

(مردی که دوست خدا بود)  
(پیدایش باب‌های ۱۲-۲۲)

در تاریخ بشریت، مرد با تجربه‌ای به نام «ابراهیم»، به واسطه ایمان کامل خود به خدای واحد حقیقی، به دوست خدا معروف شد. او در تمام مراحل زندگی، با ایمانی استوار، به وعده‌های خدا اطمینان داشت و از این جهت، چنین افتخاری نصیب او گردید. وقتی ابراهیم به سن هفتاد و پنج سالگی رسید، روزی خدا به او امر فرمود که از خویشان بت‌پرست خود دست کشیده، دیار آنها را ترک کند و به سرزمین دیگری برود. ابراهیم، آن دوست خدا، بدون اینکه بداند خدا او را به کجا خواهد برد و سرنوشتش چه خواهد شد، سر تسلیم در برابر خالق فرود آورد. او زادگاه، وطن و خویشان بت‌پرست خود را ترک کرده، به دیاری نامعلوم نقل مکان کرد. در این موقع، خداوند با دست توانای خود او را به سرزمین کنعان که فلسطین امروزی است راهنمایی نمود.

خداوند بزرگ به‌عنوان پاداش اطاعت کامل ابراهیم، با او تکلم نموده، چنین فرمود: «من تو را پدر امت بزرگی می‌گردانم. تو را برکت می‌دهم و نامت را بزرگ می‌سازم و تو مایه برکت خواهی بود. آنانی را که به تو خوبی کنند برکت می‌دهم، و آنانی را که به تو بدی نمایند لعنت می‌کنم. همه مردم دنیا از تو برکت خواهند یافت.»

خدا دو پسر به ابراهیم عطا کرد و ابراهیم آنها را اسماعیل و اسحاق نامید. نخستین پسر او اسماعیل، از کنیزی مصری به نام هاجر متولد شد، چون ساره زن رسمی ابراهیم تا آن موقع نازا مانده بود. البته آرزوی قلبی ابراهیم این بود که اسماعیل و نسل او مورد رحمت خدا واقع شوند.

پس روزی در وقت عبادت از خدا چنین درخواست نمود که «خداوندا، اسماعیل را مورد لطف و عنایت خود قرار بده.»

خدا دعای او را اجابت نموده، بدینطور پاسخ داد: «مطمئن باش خود ساره برای تو پسری خواهد زایید و تو نام او را اسحاق (یعنی "خنده") خواهی گذاشت. من عهد خود را با او و نسل وی تا ابد برقرار خواهم ساخت. اما در مورد اسماعیل نیز تقاضای تو را اجابت نمودم و او را برکت خواهم داد.» خداوند به عهد خود وفا نمود. موقعی که یکصد سال از عمر ابراهیم می گذشت، آن فرزند موعود یعنی اسحاق متولد شد. چنانکه در آغاز این فصل گفته شد، ابراهیم به واسطه ایمان کامل خود مشهور و نزد خدا محبوب گردید.

سالها گذشت (پیدایش ۲۲). خدا ایمان ابراهیم را مورد آزمایش قرار داد و به وی امر فرموده، گفت: «ای ابراهیم، یگانه پسرت یعنی اسحاق را که بسیار دوستش می داری برداشته، به سرزمین موریابرو و در آنجا وی را بر یکی از کوههایی که به تو نشان خواهم داد به عنوان هدیه سوختنی، قربانی کن!»

ابراهیم با ایمان کامل، خدا را اطاعت کرد. بامدادان برخاست، الاغ خود را آماده کرد و به اتفاق دو نفر از نوکران و پسر خویش اسحاق به سوی آن مکانی که خدا امر فرموده بود، روانه شدند. روز سوم، ابراهیم چشمان خود را به سوی آن مکان دوخت و آنجا را از دور دید.

آنگاه ابراهیم به خادمان خود گفت: «شما در اینجا پیش الاغ بمانید تا من و پسر من به آن مکان رفته، عبادت کنیم و نزد شما برگردیم.» ابراهیم هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر دوش پسر خود اسحاق نهاد. آتش و کارد را بدست گرفت و هر دو با هم به راه افتادند. در بین راه اسحاق به پدر خود ابراهیم گفت: «ای پدر، ما هیزم و آتش با خود داریم، اما بره قربانی کجا است؟» ابراهیم در جواب گفت: «پسر من، خدا بره قربانی را مهیا خواهد ساخت.»

چون به آن مکانی که خدا به او امر فرموده بود رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبحی بنا نمود، هیزم را روی هم چید و پسر خود اسحاق را بسته، روی هیزم بر مذبح گذاشت. آنگاه دست خود را دراز کرده، کارد را

گرفت تا پسر خود را ذبح نماید.

در همان لحظه، فرشته خداوند از آسمان ندا کرد و گفت: «ابراهیم، ابراهیم.» جواب داد: «بلی، خداوندا!» فرشته گفت: «کارد را بر زمین بگذار و به پسرت آسیبی نرسان. الان دانستم که مطیع خدا هستی، زیرا یگانه پسرت را از او دریغ نداشتی.»

سپس ابراهیم چشمان خود را بلند کرد و دید که قوچی در میان بیشه گیر کرده است. پس رفته، قوچ را گرفت و آنرا به جای پسر خود به عنوان قربانی سوختنی گذراند. آن قوچ به جای پسر ابراهیم قربانی شد و خون آن به عوض خون اسحاق ریخته شد.

خواننده عزیز، لحظه‌ای در این باره تفکر کنید. خدای متعال انسان را آفرید تا در حیات و طبیعت الاهی او شریک شود و در حضورش زندگی پاک و بی‌آلایشی داشته باشد. همچنین خدا می‌خواهد تمام افراد بشر او را محبت و خدمت نمایند زیرا تنها او است که شایسته ستایش می‌باشد. اما چون خدا قدوس، پاک و مبرا از هر بدی می‌باشد، هرگز نمی‌تواند با گناه سازش کند و گناهکاران را بدون اینکه از گناهانشان آمرزیده و پاک شوند به حضور خود بپذیرد.

خواننده گرامی، در کلام خدا مکتوب است که «زیرا همه گناه کرده‌اند و هیچکس به آن کمال مطلوب و پر جلالی که خدا انتظار دارد، نرسیده است» (رومیان ۳: ۲۳). یقیناً شما هم مثل من و سایرین گناه کرده‌اید. مطمئناً خدا گناهکاران را مجازات خواهد نمود و آنها را نخواهد پذیرفت. شخص گناهکار نزد خداوند قدوس مقبول نخواهد شد مگر اینکه بازگشت نموده، گناه را از خود دور سازد. اما حقیقت این است که ما نمی‌توانیم خود را از گناه پاک سازیم، مگر اینکه طبق نقشه عادلانه خدا از طریق ایمان به شخصی عادل و پارسا، و بی‌گناه که حاضر است کفاره گناهان ما را بپردازد، از گناه پاک شویم.

همان‌طور که قوچی به جای اسحاق قربانی شد، شما هم باید کسی را داشته باشید که حاضر شود به جای شما قربانی گردد. یقیناً آن شخص باید کاملاً بی‌گناه باشد تا بتواند گناهکاران را نجات داده، عدالت و حیات خود را جایگزین گناه و مرگ انسان نماید.

آیا می‌خواهید بدانید آن شخص عادل و پارسا، و بی‌گناه کیست؟ او قادر و حاضر است که عدالت و حیات خود را به شما بدهد تا شما نجات یافته، رستگار گردید. آیا می‌خواهید بدانید شخصی که می‌تواند شما را از گناه پاک سازد چه کسی است؟

اشعیاء نبی راجع به این دوست فداکار چنین می‌فرماید: «ما همچون گوسفندانی که آواره شده باشند، گمراه شده بودیم؛ راه خدا را ترک کرده به راه‌های خود رفته بودیم. با وجود این، خداوند تقصیرها و گناهان همه ما را به حساب او گذاشت» (اشعیاء ۵۳:۶).

در فصل‌های بعد درباره آن شخص عادل و پارسا که قادر و مایل است که با فدا کردن جان خود گناهان شما را بر دارد تا مقبول خدا شوید، مطالعه خواهید نمود.

## موسای پیامبر

(پیشوای قوم بنی اسرائیل و بنیان‌گذار شریعت)  
(خروج باب‌های ۱-۱۲)

حضرت موسی یکی از بزرگترین پیغمبران عالم بود که با کمال تواضع و حلم زندگی کرد. او با قدرت و استعدادی که خدا به او داده بود توانست بیش از دو میلیون نفر را از دریای سرخ عبور دهد. او به مدت چهل سال آنها را در بیابانهای هولناک سینا راهنمایی کرد و اساس شریعت را به امر و الهام خدا بنیان گذارد. با در نظر گرفتن اوضاع و احوال زمان او، شاید عجیب به نظر برسد که کسی بتواند چنان گروه کثیری را از محلی که سالهای سال در آن زندگی کرده بودند برداشته، به نواحی ترسناک بیابان راهنمایی و رهبری‌شان کند. اما موسی این کار مشکل را که خود معجزه بزرگی محسوب می‌شود، با قدرت خدا انجام داد. اکنون به زندگی و شخصیت این پیشوای بزرگ و خدمتی که به عالم روحانیت کرده، توجه نماییم.

موسی یک اسرائیلی بود ولی در مملکت مصر متولد شد. والدین او از بردگان بنی اسرائیل بودند که در زمان فرمانروایی یکی از فرعونهای ظالم مصری در نهایت سختی می‌زیستند. فرعون فشار حاکم بر آن قوم را به جایی رساند که دستور داد پسران بنی اسرائیل را به محض تولد بکشند ولی دختران را زنده نگه دارند. در همان ایامی که چنین حکمی صادر شده بود، موسی به دنیا آمد. والدینش به مدت سه ماه مخفیانه از او نگهداری کردند. اما چون بیش از آن نتوانستند او را پنهان کنند، مادرش زنبیلی از نی ساخت و آنرا قیراندود نمود و موسی را در آن گذاشته، او را میان نیزارها، کنار رود نیل گذاردند. خواهر موسی از دور ایستاده، نگاه

می‌کرد تا ببیند خداوند چه خواهد کرد و بر سر آن طفل چه خواهد آمد. ناگاه اتفاقی افتاد که به نجات آن طفل انجامید. دختر فرعون بر حسب عادت برای آب تنی به کنار رود نیل آمده بود که ناگهان سبد را در میان نیزار دید. پس به یکی از کنیزان خود دستور داد تا سبد را نزد او بیاورد. او وقتی در سبد را باز کرد، پسری گریان در آن دید و چون خود فرزندی نداشت، دلش برای آن طفل سوخته، او را در آغوش گرفت و گفت: «این بچه باید متعلق به عبرانی‌ها باشد.» خواهر موسی که ناظر این جریان بود، جلو رفت و به دختر فرعون گفت: «آیا می‌خواهید بروم و یکی از زنان شیرده عبرانی را بیاورم تا به این کودک شیر دهد؟» دختر فرعون به وی گفت: «برو!» پس آن دختر رفت و مادر آن طفل را آورد. هنگامی که مادر موسی آمد، دختر فرعون به او گفت: «این کودک را به خانه‌ات ببر و او را شیر بده و برای من بزرگش کن.» پس اجرتی برای او مقرر فرمود و بدین ترتیب خود مادر، دایه طفل گردید. وقتی طفل بزرگ شد، مادر موسی او را نزد دختر فرعون برد. دختر فرعون او را به فرزندخواندگی خود قبول نموده، وی را موسی نام نهاد و به تعلیم او پرداخته، او را به معلمین و دانشمندان سپرد تا بر جمیع معلومات مصر احاطه یابد.

موسی که استعداد عجیبی داشت، در دربار فرعون مقام و موقعیت خاصی کسب نمود. ولی راحتی، جلال، عظمت و شهرت دربار مصر مانع از این نشد که موسی فلاکت و بدبختی قوم خود را از یاد ببرد. موسی در فرصتهای مناسب از مردم قوم خود دیدن می‌کرد و زندگی مشقت‌بار آنها و ظلمی را که از مصریان به آنها می‌شد، به چشم خود می‌دید. موسی در سن چهل سالگی، روزی شخصی مصری را دید که مردی اسرائیلی را ظالمانه می‌زند و به حق او تجاوز می‌نماید. سرانجام طاقت نیاورده، به طرفداری از هم‌نژاد خود برخاسته، آن مصری را کشت و برادر اسرائیلی خود را خلاصی داد. اما چون این قضیه از نظر فرعون پنهان نماند، ناچار شد از مقام و شهرت دربار مصر صرف‌نظر کرده، به بیابان مدیان بگریزد. موسی به مدت چهل سال تمام در بیابان بسر برد. او در آنجا با دختر «یترون» که مقام کهنات داشت، ازدواج کرد و شبان‌گله پدر زن خویش گردید. این مرد خدا، در آن مدت طولانی مصیبت و



بدبختی قوم خود را فراموش نکرد. روزی، هنگامی که گله را نگاهبانی می کرد، ناگهان بوته ای دید که مشتعل و سوزان بود، اما اثری از سوختگی در آن دیده نمی شد. پس چنین فکر کرد که «عجیب است! چرا بوته نمی سوزد؟»

پس نزدیک رفت تا علتش را بفهمد. ناگهان خداوند از میان شعله آتش او را ندا داد، گفت: «موسی! موسی! بیش از این نزدیک نشو! کفشهایت را از پای درآور، زیرا مکانی که در آن ایستاده ای، زمین مقدسی است.» موسی کفشهای خود را بیرون آورد. باز ندا در رسید که «من رنج و مصیبت بندگان خود را در مصر دیدم و ناله شان را برای رهایی از بردگی شنیدم. حال، آمده ام تا آنها را از چنگ مصری ها آزاد کنم و ایشان را از مصر بیرون آورده، به سرزمین پهناور و حاصلخیزی که در آن شیر و عسل جاری است ببرم، ... آری، ناله های بنی اسرائیل به گوش من رسیده است و ظلمی که مصری ها به ایشان می کنند، از نظر من پنهان نیست. حال تو را نزد فرعون می فرستم تا قوم مرا از مصر بیرون آوری.» موسی به خدا گفت: «خدایا، من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» خداوند فرمود: «من با تو خواهم بود و وقتی بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردی، در همین کوه مرا عبادت خواهید کرد ... ولی من می دانم که پادشاه مصر اجازه نخواهد داد که بروید ... پس من با قدرت و معجزات خود، مصر را به زانو در می آورم تا فرعون ناچار شود شما را رها کند.» پس موسی که در این زمان هشتاد ساله بود، با ایمانی قوی راه مصر را در پیش گرفت و نزد فرعون رفت. او به امر خدای بزرگ و توانا، آزادی آن قوم اسیر یعنی بنی اسرائیل را از فرعون درخواست کرد اما با مخالفت شدید او و دربارانش روبرو شد. حفظ منافع شخصی، غرور و قدرت، فرعون را بر آن داشت که حتی به موسی بخندد. فرعون به آن مرد برگزیده خدا گفت: «خداوند کیست که من به حرفهایش گوش بدهم و بنی اسرائیل را آزاد کنم؟ من خداوند را نمی شناسم و بنی اسرائیل را نیز آزاد نمی کنم.» فرعون در نتیجه غرور سلطنت از امر خدای بزرگ سرپیچی نمود و به قوم اسرائیل اجازه نداد که مصر را ترک کنند و این عمل باعث غضب خدای متعال شد. خداوند بلایای خانمانسوزی بر

مصریان نازل کرد: اول، آب آشامیدنی رود نیل را تبدیل به خون نمود. سپس بر تمامی آن سرزمین بلايای گوناگون از قبیل قورباغه، پشه، مگس، وبا، دمل، ملخ، و نیز تگرگ و تاریکی غلیظ نازل کرد که صدمات زیادی به خودشان و گله و رمه آنها وارد کرد. اما فرعون با سخت‌دلی تمام از آزاد کردن بنی اسرائیل خودداری نمود و از امر خدا سرپیچی کرد.

سرانجام به قدرت خدا فرجام کار فرا رسید. برای آخرین بار موسی مأمور شد تا پیامی از طرف خدای توانا نزد فرعون ظالم برسد. موسی به فرعون گفت که «خداوند چنین می‌گوید: حدود نیمه شب از میان مصر عبور خواهم کرد. همه پسران ارشد خانواده‌های مصری خواهند مُرد. از پسر ارشد فرعون که جانشین او است گرفته، تا پسر ارشد کنیزی که کارش آرد کردن گندم است.» از شنیدن این خبر ترسی عظیم همه ساکنین مصر را فرا گرفت. زیرا به آنها ثابت شده بود که خدا هر چه بگوید همان را خواهد کرد.

اما موسی از طرف پروردگار به آن قوم اسیر و زحمت‌دیده گفت که «همه قوم اسرائیل این بره‌های (بی‌عیب) را قربانی کنند و خون آنها را روی تیره‌های عمودی دو طرف در و سر در خانه‌هایشان که در آن گوشت بره را می‌خورند، پاشند ... چون من که خداوند هستم، امشب از سرزمین مصر گذر خواهم کرد و تمام پسران ارشد مصریان و همه نخست‌زاده‌های حیوانات ایشان را هلاک خواهم نمود و خدایان آنها را مجازات خواهم کرد. خونی که شما روی تیره‌های در خانه‌های خود می‌پاشید، نشانه‌ای بر خانه‌هایتان خواهد بود. من وقتی خون را ببینم از شما می‌گذرم و فقط مصریان را هلاک می‌کنم.» بنی اسرائیل فرمان خداوند را اطاعت کرده، در آن شب مخصوص، اهل هر خانه بره یا بزغاله‌ای را سر بریده، خونس را به قایمه و سر در خانه‌شان پاشیدند. هر آنچه خداوند به زبان موسی گفته بود واقع شد. آن شب، فرشته غضب خداوند بر سرزمین مصر فرود آمد و از مقابل تمام خانه‌های مصریان و اسرائیلیان عبور کرد و نخست‌زاده هر خانه‌ای که علامت خون بر سر در آن نبود، بی‌درنگ مُرد. در تمام مصر گریه و ناله شروع شد، زیرا تمام نخست‌زادگان مرده بودند. ولی قوم بنی اسرائیل که حکم خدا را

شنیده و با ایمان به وعده خدا خون قربانی را روی درهای منازل خود پاشیده بودند، از داوری خدا و آن بلای عظیم رهایی یافتند و هیچ یک از نخست زادگان آنها نمرد. آنها با شادی خدای نجات دهنده خود را ستایش نمودند و به دست توانای او از اسارت و بردگی آزاد شدند. به این ترتیب ریختن خون قربانی باعث نجات آنها شد.

خواننده عزیز، یقیناً هر کس که از اوامر کامل و مقدس خدا سرپیچی کند، هلاک خواهد شد. چنانکه در انجیل مسیح مکتوب است: «زیرا هر که گناه کند، تنها دستمزدی که خواهد یافت، مرگ است» (رومان ۶: ۲۳). چقدر تأسف آور است که انسان در نتیجه سرپیچی از احکام خداوند به مرگ ابدی برسد. تردید نیست که وقتی ما بر خلاف اوامر شریعت خدا رفتار می کنیم، مستحق مجازات و هلاکت هستیم. اما خداوند عادل و رحیم، مایل است ما را از داوری و هلاکت ابدی نجات دهد. در کلام خدا مکتوب است: «بدون ریختن خون هیچ گناهی بخشیده نمی شود» (عبرانیان ۹: ۲۲). باید بدانیم که خدا از راه محبت، قربانی کامل را برای کفاره گناهان همه تهیه کرد. همانطور که فرمود: «من وقتی خون را ببینم از شما می گذرم.» در فصل های آینده راجع به آن قربانی که خدا در راه گناهان بشر مهیا نموده است، مطالعه خواهیم کرد.



## حضرت داوود

(مردی که مطابق اراده خدا عمل کرد)

حضرت داوود که پیغمبر خدا بود و هم پادشاه با عظمت بنی اسرائیل، چهار صد سال بعد از حضرت موسی و تقریباً یک هزار سال پیش از تولد عیسیای مسیح در سرزمین فلسطین می زیست.

زمانی که داوود جوان بود، خداوند او را برگزید تا بعد از شائول که در آن زمان پادشاه اسرائیل بود، به سلطنت برسد. خداوند به سموئیل نبی دستور داد تا داوود را برای پادشاهی اسرائیل مسح نماید. کلام خدا می فرماید: «سموئیل ظرف روغن زیتون را که با خود آورده بود برداشت و بر سر داوود که در میان برادرانش ایستاده بود، ریخت. روح خداوند بر او نازل شد و از آن روز به بعد بر او قرار داشت» (اول سموئیل ۱۶: ۱۳) پیش از فرا رسیدن زمان مناسب برای پادشاهی بر اسرائیل، داوود با مشکلات فراوانی روبرو شد. شائول که گاهی پر از روح شرارت می شد، بارها در صدد برآمد تا داوود را بکشد. به همین جهت، داوود و پیروانش مجبور شدند از دست شائول فرار کنند و در جنگل ها، بیابان ها و غارها پناه جویند. ولی بعد از مرگ شائول، طبق کلام خدا، داوود به پادشاهی رسید و تمام قوم بنی اسرائیل او را پذیرفتند.

داوود مدت چهل سال در کمال عدالت بر اسرائیل حکومت کرد و در طی این مدت تمام دشمنان بنی اسرائیل را از بین برد. او علاوه بر اینکه پادشاه بزرگی بود، سرودها و اشعار معروفی نیز در وصف خداوند نوشت که در کتاب زبور داوود یافت می شود.

داوود در فن موسیقی استاد بود و به نوشتن سرود و خواندن آواز و نواختن چنگ علاقه داشت. او مرد با ایمانی بود و خدا را دوست

می داشت. در سرودهایی که می نوشت، از تجربیات خودش در خصوص توکل به خدا و اینکه چگونه خدا او را از دشمنان رهایی بخشیده، صحبت می کرد.

یکی از شب‌ها که هوا خیلی صاف بود و ستارگان در آسمان می درخشیدند، داوود این سرود را سرایید: «ای خداوند، ای خداوند ما، شکوه نام تو سراسر زمین را فرا گرفته است و عظمت تو از آسمان‌ها نیز فراتر رفته است ... وقتی به آسمان تو و به ماه و ستارگانی که آفریده‌ای نگاه می کنم، می گویم انسان چیست که تو به فکر او باشی و او را مورد لطف خود قرار دهی؟» (مزمور ۸: ۱-۴).

داوود نبی وقتی راجع به عظمت آثار خلقت خداوند تفکر می نمود، نتوانست درک کند که چرا خدای قادر مطلق به انسان علاقمند بوده و هست. او در سرودی دیگر در همین مورد می فرماید: «ای خداوند، تو مرا آزموده و شناخته‌ای. تو از نشستن و برخاستن من آگاهی. فکرهای من از تو پوشیده نیست. تو کار کردن و خوابیدن مرا زیر نظر داری و از همه راه‌ها و روش‌های من باخبر هستی. حتی پیش از آنکه سخنی بر زبان آورم تو آن را می دانی. مرا از هر سو احاطه کرده‌ای و با دست خود مرا حفظ نموده‌ای. شناختی که تو از من داری بسیار عمیق است و من یارای درک آن را ندارم» (مزمور ۱۳۹: ۱-۶).

داوود پیغمبر در یکی از معروف‌ترین سرودهایش، درباره شبان با عظمت خود، یعنی خداوند که حیات پر برکت را به او ارزانی داشته است، چنین می نویسد: «خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود، در مرتع‌های سبز مرا می خواباند. به سوی آب‌های آرام هدایت می کند و جان مرا تازه می سازد. او بخاطر نام پر شکوه خود مرا به راه راست رهبری می کند» (مزمور ۲۳: ۱-۳).

در همان مزمور، او پیروزمندانه و با اطمینان درباره مرگ چنین می فرماید: «حتی اگر از دره تاریک مرگ نیز عبور کنم، نخواهم ترسید، زیرا تو، ای شبان من، با من هستی! عصا و چوبدستی تو به من قوت قلب می بخشد» (مزمور ۲۳: ۴).

داوود، این سرود را با شرح اطمینان به عاقبت پر سعادت خود به پایان

می‌برد: «اطمینان دارم که در طول عمر خود، نیکویی و رحمت تو، ای خداوند، همراه من خواهد بود و من تا ابد در خانه تو ساکن خواهم شد» (مزمور ۶:۲۳).

حضرت داوود به خدا اطمینان عجیبی داشت. او زندگی متبارک را لمس کرده بود. داوود می‌دانست که در هنگام مرگ هراسی به دلش راه نخواهد یافت و عاقبت مبارکی پس از مرگ خواهد داشت. آیا شما هم در زندگی خود چنین اطمینانی دارید؟

داوود نبی در حضور خداوند بخاطر گناهان خود گریه کرد و چنین فرمود: «ای خدای رحیم و کریم، بر من رحم فرما و گناهانم را محو کن. مرا از عصیانم کاملاً شستشوده و مرا از گناه پاک ساز. به عمل زشتی که مرتکب شده‌ام اعتراف می‌کنم؛ گناهم همیشه در نظر من است. به تو ای خداوند، بلی، تنها به تو گناه کرده‌ام و آنچه را که در نظر تو بد است، انجام داده‌ام» (مزمور ۱:۵۱-۴).

ما نیز باید در مورد گناهان خود مثل داوود عمل کنیم و باید مایل و حاضر باشیم که توبه کنیم و از خدا آمرزش گناهان خود را درخواست کرده، با ایمان کامل به سوی او برگردیم و تسلیم او بشویم. تنها در این صورت است که می‌توانیم این اطمینان شگفت‌آور را داشته باشیم.

حضرت داوود در مزامیر دربارهٔ مرد عادل و بی‌گناهی که مردم او را مسخره و اهانت می‌نمایند و بی‌رحمانه با او رفتار می‌کنند، چنین می‌فرماید: «دشمنانم با کینه و نفرت دربارهٔ من می‌گویند که "کی می‌میرد و نامش گم می‌شود؟" هنگامی که به عیادت می‌آیند، وانمود می‌کنند که دوستدارانم هستند، و حال آنکه از من نفرت دارند و قصدشان سخن‌چینی و شایعه‌سازی است. همهٔ دشمنانم پشت سرم حرف می‌زنند و درباره‌ام بد می‌اندیشند ... حتی بهترین دوستم نیز که به او اعتماد داشتم و نان و نمک مرا می‌خورد، دشمن من شده است» (مزمور ۵:۴۱، ۷ و ۹). همچنین می‌فرماید: «(دشمنانم) همچون شیران درنده دهان خود را باز کرده‌اند تا مرا بدرند. نیرویی در من نمانده است. تمام بندهای استخوانهایم از هم جدا شده‌اند. دلم مانند موم آب می‌شود. گلویم همچون ظرف گلی خشک شده و زبانم به کامم چسبیده ... مردم بدکار

و شرور مرا احاطه نموده‌اند. دستها و پاهای مرا سوراخ کرده‌اند. از فرط لاغری تمام استخوانهایم دیده می‌شوند؛ بدکاران به من خیره شده‌اند. رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر ردای من قرعه انداختند» (مزمو ۲۲: ۱۳-۱۸).

این نبوت را داوود نبی درباره‌ی چه شخصی می‌گفت؟ او این چیزها را درباره‌ی خودش نوشت، چون که این حوادث هولناک و مخوف در زندگی داوود اتفاق نیفتاد. حضرت داوود این پیشگویی‌ها را درباره‌ی شخص عادل و بی‌گناهی نوشت که برای کفاره گناهان من، شما و گناهان تمام مردم دنیا کشته شد.

اشعیاء نبی در آیات زیر درباره‌ی مرگ هولناک شخص عادل و پارسایی که حضرت داوود درد و رنج او را پیشگویی کرده بود، چنین می‌فرماید: «این دردهای ما بود که او به‌جان گرفته بود، این رنجهای ما بود که او بر خود حمل می‌کرد؛ اما ما گمان کردیم این درد و رنج مجازاتی است که خدا بر او فرستاده است. برای گناهان ما بود که او مجروح شد و برای شرارت ما بود که او را زدند. او تنبیه شد تا ما سلامتی کامل داشته باشیم. از زخمهای او ما شفا یافتیم» (اشعیاء ۵۳: ۴ و ۵).

فصل‌های بعدی را با دقت مطالعه فرمایید تا بدانید کسی که برای کفاره گناهان شما کشته شد، کیست.





دیدیم که هر چند خدا مقدس و از گناه بیزار است، ولی انسان‌های گناهکار را دوست دارد و می‌خواهد از گناه رستگار شوند.

## فصل دوم - آدم و حوا

در فصل دوم خواندیم که آدم و حوا برای جلال خدا آفریده شدند و در نهایت شادمانی در باغ عدن بسر می‌بردند. ولی آنها با سرپیچی از امر خداوند مرتکب گناه شدند و خدا ایشان را از باغ عدن بیرون راند. همچنین ملاحظه کردیم که خدای مهربان چگونه پوشاکی برای آنها فراهم ساخت تا خود را بپوشانند. برای این کار، لازم بود که خون حیوانی بی‌عیب ریخته شود تا آنها بتوانند با پوست آن، خود را بپوشانند. کشته شدن آن حیوان به منزله قربانی گناه، و پوست آن نمایانگر ردای عدالت می‌باشد.

نتیجه فصل دوم این است که چون ما فرزندان آدم و حوا هستیم، گناه نه تنها جزو ذات ما است بلکه خودمان نیز از فرمان خدا سرپیچی می‌کنیم و به همین سبب گناهکار محسوب می‌شویم. بنابراین، ما نیز احتیاج به یک قربانی داریم تا گناهان ما را بپوشاند.

## فصل سوم - قائن و هابیل

در این فصل، راجع به دو فرزند اول آدم و حوا که پسر بودند، مطالعه نمودیم. وقتی که آنها بزرگ شدند، هابیل چوپان گوسفندان پدرش شد ولی قائن شغل کشاورزی را برای خود انتخاب نمود. آنها می‌خواستند خدا ایشان را مورد لطف خود قرار دهد؛ به همین جهت، هر یک هدیه‌ای نزد خدا آوردند. قائن، هدیه‌ای از محصول زمین به خدا تقدیم نمود و هابیل بره‌ای بی‌عیب به حضور خدا قربانی کرد. هدیه هابیل چون طبق دستور خدا بود، مورد قبول واقع شد. اما خدا هدیه قائن را نپذیرفت چون برخلاف امر او بود. بنابراین قائن از فرط حسادت، برادر خود را کشت و مورد لعنت خدا قرار گرفت.

این فصل به ما می‌آموزد که اگر می‌خواهیم مقبول خدا شویم، باید راهی را که خدا برای نجات بشر تعیین نموده (ریختن خون قربانی) بپذیریم. همچنین این فصل به ما نشان می‌دهد که خدا هدیه‌ای مثل هدیه قائن را که نتیجه اعمال خودمان است، نمی‌پذیرد. هدیه ما باید مثل هدیه هابیل باشد یعنی هدیه قربانی که با ریختن خون همراه است. چون در کلام خدا نوشته شده است که «بدون ریختن خون، هیچ گناهی بخشیده نمی‌شود» (عبرانیان ۹: ۲۲).

## فصل چهارم - حضرت نوح

در فصل چهارم خواندیم که مردم زمان حضرت نوح فاسد شده بودند. آنها کاملاً از خدا دور شده و بر علیه او قیام کرده بودند. بدین جهت خدا اراده فرمود تا مردم آن زمان را به وسیله طوفان نابود سازد. پس خداوند به نوح و خانواده‌اش که مطیع اوامر او بودند، دستور ساختن کشتی را داد تا بدین ترتیب خودشان و چندین جفت از حیوانات و پرندگان به هنگام طوفان به آنجا پناه ببرند. نوح ضمن ساختن کشتی برای مردم موعظه کرده، ایشان را به توبه دعوت می‌نمود. اما مردم او را مسخره می‌کردند. هنگامی که کشتی آماده شد، به دستور خداوند، نوح و خانواده‌اش به همراه حیوانات، داخل آن شدند و خداوند در کشتی را بست. از همان روز، باران شدیدی شروع شد و به مدت چهل شبانه روز ادامه یافت. آب تمام تپه‌ها و کوه‌ها را فرا گرفت و همه موجودات زنده روی زمین هلاک شدند.

نتیجه فصل چهارم این بود که خدا چون مقدس است، طبق عدالت خود همه گناهکاران را مجازات خواهد کرد. من، شما و همه مردم در پیشگاه خداوند گناه ورزیده‌ایم و در نتیجه به کیفر اعمال خود خواهیم رسید، مگر اینکه پناهگاهی مانند کشتی نوح بیابیم. خداوند برای همه مردم عالم پناهگاهی حاضر کرده تا به وسیله آن از مجازات گناه در امان باشند.

## فصل پنجم - حضرت ابراهیم

در این فصل مشاهده کردیم که ابراهیم به واسطه ایمان کامل خود، به دوست خدا معروف شد. ابراهیم، دو پسر داشت به نام‌های اسماعیل و اسحاق. پسر نخستین او، اسماعیل، از کنیزی به نام هاجر متولد گردید؛ به این علت که ساره زوجه اصلی و رسمی ابراهیم تا آن موقع نازا مانده بود. ولی خدا به ابراهیم وعده داده، گفت: «مطمئن باش خود ساره برای تو پسری خواهد زایید و تو نام او را اسحاق خواهی گذاشت» (پیدایش ۱۷:۱۹). خدا به وعده خود وفا نمود. وقتی که ابراهیم صد ساله بود، ساره اسحاق را به دنیا آورد. بعد از مدتی، خدا ایمان ابراهیم را آزمایش کرده، به او امر فرمود که پسرش اسحاق را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم نماید. ابراهیم با ایمان کامل، به اتفاق پسر خود به مکانی که خداوند فرموده بود رفت و آماده شد تا پسر خود را ذبح کند. ناگاه فرشته خداوند از قربانی شدن اسحاق ممانعت به عمل آورد. خداوند، قوچی به آن محل فرستاد تا به جای اسحاق قربانی شود.

از این فصل چنین می آموزیم، همان طور که قوچی به جای اسحاق قربانی شد، شخص بی گناهی نیز باید به جای ما قربانی گردد. این شخص باید مایل و قادر باشد جریمه گناهان ما را بپردازد. در غیر این صورت، بدون شک خودمان باید قربانی گناهانمان شویم. کسی که به جهت گناهان ما قربانی می شود، باید کاملاً بی گناه باشد تا بتواند گناهکاران را نجات داده، حیات خود را با گناه و مرگ انسان تعویض نماید.

## فصل ششم - موسای پیامبر

حضرت موسی یکی از پیشوایان بزرگ دنیا و رهاننده قوم اسرائیل از اسارت مصر بود. شریعت را نیز او بنیاد نهاد. اگر چه موسی از قوم اسرائیل بود، ولی در قصر فرعون مصر بزرگ شد. او در چهل سالگی به سبب قتل یک شخص مصری از دربار فرعون فرار کرد و به مدت چهل سال در بیابان مدیان به چوپانی مشغول شد.

روزی خداوند در بوته آتش به موسی ظاهر شد و به او امر فرمود تا نزد فرعون برود و قوم اسرائیل را از اسارت مصر رهایی دهد. پس موسی به امر خدا، نزد فرعون رفت و خواستار آزادی قوم شد. ولی فرعون سنگدل با آزاد کردن ایشان مخالفت کرد. پس خدای بلاهای گوناگون بر مصریان نازل کرد تا فرعون راضی شود که بنی اسرائیل را آزاد نماید، ولی فرعون همچنان از امر خداوند سرپیچی می نمود. سرانجام، خداوند اراده نمود که تمام نخست‌زادگان ذکور مصری را از بین ببرد. در همان روز، خداوند به بنی اسرائیل دستور داد که هر خانواده یک بره یا بزغاله بی عیب را ذبح کرده، خون آن را بر درب منازلشان پاشند و به آنها گفت: «من وقتی خون را ببینم از شما می‌گذرم و فقط مصریان را هلاک می‌کنم» (خروج ۱۲: ۱۳). بنی اسرائیل فرمان خداوند را اطاعت کرده، خون را بر درهای منازلشان پاشیدند. در همان شب، تمام نخست‌زادگان مصری هلاک شدند ولی هیچکدام از نخست‌زادگان بنی اسرائیل نمردند. وقتی که خداوند این بلا را بر سر مصریان وارد آورد، فرعون حاضر شد که بنی اسرائیل را آزاد کند و آنها با شادی از سرزمین مصر خارج شدند.

مقصود فصل ششم این است که یقیناً هر کسی که از او امر خداوند سرپیچی کند، هلاک خواهد شد. همگی ما بر خلاف شریعت خدا عمل نموده، مستحق مجازات و هلاکت در دوزخ هستیم. اما خداوند که عادل و رحیم می‌باشد، مایل است کسانی را که مانند قوم اسرائیل اسیر شیطانند و بنده گناه، از داوری حتمی و هلاکت ابدی نجات دهد و رستگار سازد. خدا به واسطه محبت خود، قربانی کاملی برای کفار گناهان همه بشر فراهم کرد تا خونش ریخته شود. کسانی که با ایمان کامل حاضر باشند خون قربانی مقدس را به عنوان کفاره گناهان خود بپذیرند، یقیناً نجات خواهند یافت.

## فصل هفتم - حضرت داوود

حضرت داوود، پیغمبر خدا و پادشاه بنی اسرائیل بود. گر چه او مردی جنگاور و پادشاهی بزرگ بود، ولی بیشتر شهرتش به خاطر سرودها و

اشعاری است که در وصف خداوند نوشت. داوود خدا را شبان زندگی خود می دانست.

او اطمینان داشت که زندگی اش پر از برکت الاهی خواهد بود. همچنین مطمئن بود که پس از مرگ، حیات جاودان در انتظار او است و به همین خاطر از مرگ نمی هراسید و بیمی به خود راه نمی داد.

داوود در مزامیر خود دربارهٔ مرد عادل و بی گناهی صحبت می کند که مورد تمسخر، اهانت و رفتار بی رحمانهٔ مردم قرار می گیرد. همچنین در مورد مرگ هولناکی که در انتظار این شخص عادل می باشد، پیشگویی های زیادی کرد. داوود می نویسد که این شخص بی گناه برای کفاره گناهان من، شما و گناهان تمام ابناء بشر کشته شد. آیا می دانید داوود نبی راجع به چه شخصی پیشگویی می کرد؟

دوست گرامی، وقتی عمیقاً دربارهٔ شخصیت و وجود خودمان بیاندیشیم، به این حقیقت پی خواهیم برد که همه ما گناهکار و مستحق مجازات هستیم و بدون شک، مصمم خواهیم شد تا راه نجاتی برای خود بیابیم. ولی اگر بخواهیم به خدا نزدیک شویم و به برکات نجات و حیات جاودانی نائل آییم، باید نجات دهنده ای را پیدا کنیم تا بتواند تمام اعمال زیر را برای ما انجام دهد:

۱- این نجات دهنده باید با ریختن خون خود برای ما پوششی معنوی فراهم آورد؛ یعنی درست همان طور که آدم و حوا از پوست حیوان قربانی شده، پوششی برای خود فراهم ساختند.

۲- این نجات دهنده باید قربانی مورد پسند خدا باشد تا مقبول او واقع شود. درست مانند هدیه هابیل که به حضور خدا تقدیم نمود و مورد قبول واقع شد.

۳- همچنین این نجات دهنده باید پناهگاهی برای گناهکاران باشد تا آنان بتوانند از طریق او، از مجازات و داوری خدا در امان باشند؛ درست همان طور که کشتی نوح پناهگاهی برای نجات او و خانواده اش شد و آنها را از هلاکت طوفان رهانید.

۴- این نجات‌دهنده باید جریمه گناهان ما را بر خود بگیرد و به جای ما قربانی شود؛ درست مانند قوچی که به جای پسر ابراهیم یعنی اسحاق کشته شد.

۵- خون این نجات‌دهنده باید به خاطر ما ریخته شود تا از طریق آن از اسارت شیطان و بندگی گناه آزاد شویم و از هلاکت در جهنم نجات یابیم؛ درست همان‌طور که در زمان موسی قوم اسرائیل با پاشیدن خون بر سر در منازلشان از هلاکت نجات یافتند.

۶- باید تمام پیش‌گویی‌های حضرت داوود راجع به زحمت دیدن و کشته شدن این نجات‌دهنده به دست مردم شریر به وقوع بپیوندد. او باید به عنوان کفاره گناهان من، شما و تمام مردم جهان کشته شود. این نجات‌دهنده چه کسی می‌تواند باشد؟ آیا کسی را می‌شناسید که بتواند این اعمال را انجام دهد؟ فقط یک نفر قادر است تمام جزئیات و شرایط فوق را جهت نجات ما از گناه برآورده سازد.

در فصل‌های بعد با نجات‌دهنده عالم آشنا خواهید شد.





## ظهور نجات‌دهنده

در فصل‌های گذشته ملاحظه نمودید که خدای متعال آدم را بی‌گناه خلق کرد. ولی آدم و همسرش به علت سرپیچی از امر الاهی، گناهکار محسوب شدند و بنابراین تمام فرزندان آدم و حوا با ذاتی گناه‌آلود به دنیا آمدند. به همین دلیل انسان مورد غضب خدا قرار گرفت، از حیات ابدی رانده شد و مرگ نصیب او گردید. از آنجا که بشر گناهکار است، قادر نیست خودش را از نتایج گناه آزاد سازد و به حیات ابدی نائل آید.

چون خدا مقدس و مبرا از هر نوع زشتی است، نمی‌تواند گناهکاران را به حضور خود بپذیرد. نیز چون عادل است، نمی‌تواند بر گناه چشم ببوشد. بنابراین گناهکاران را طبق کلامش مجازات خواهد کرد.

ولی خوشبختانه خدا نه فقط مقدس و عادل است بلکه انسان، این مخلوق سرکش خود را دوست دارد و به واسطه رحمت خویش راه نجاتی برای او تدارک دیده است. در فصل‌های قبل خواندید که خداوند مهربان وسیله نجات را برای گناهکارانی که به او توکل می‌نمایند، فراهم کرده است تا از مجازات الاهی رهایی یابند. این راه نجات به وسیله مرگ نجات‌دهنده‌ای که بی‌گناه و مقبول خدا بود، مهیا گردید. این حقیقت به دفعات به وسیله پیامبران مختلف در تورات پیشگویی و اشاره شده است.

اینک در این فصل و سه فصل پایانی شما را با این نجات‌دهنده بزرگ که همانا عیسای مسیح است، آشنا خواهیم کرد. در این فصل، راجع به تولد شگفت‌انگیز، دوران طفولیت و جوانی و زمان آمادگی مسیح برای خدمت عظیم خود مطالعه خواهیم کرد. در فصل دهم، گفتار حیات‌بخش این نجات‌دهنده را بررسی خواهیم نمود. فصل یازدهم، به معجزات حیرت‌انگیز نجات‌دهنده عالم اختصاص دارد. در فصل دوازدهم، درباره

مرگ و قیام این نجات‌دهنده خواهیم خواند که بخاطر نجات گناهکاران بود. اغلب موضوعات این چهار فصل منتخبی است از کتاب «فروغ بی‌پایان» که از انجیل اقتباس گردیده است.

## چگونگی تولد مسیح

(متی ۱۸:۱-۲۵ و لوقا ۲:۱-۷)

ماجرای تولد عیسی مسیح بدین شرح است: مریم، مادر عیسی که نامزد یوسف بود، پیش از آنکه زندگی مشترک خود را با یوسف شروع کند، متوجه شد که به واسطه قدرت روح القدس حامله است. یوسف که مرد صادقی بود و نمی‌خواست مریم پیش مردم بی‌آبرو شود، تصمیم گرفت مخفیانه او را رها نماید. او هنوز در این فکر بود که فرشته خداوند در خواب به وی ظاهر گردیده، گفت: «یوسف، پسر داوود، از ازدواج با مریم نگران نباش. کودکی که در رحم اوست، از روح القدس است. او پسری خواهد زایید و تو نام او را عیسی (یعنی نجات‌دهنده) خواهی نهاد، چون او قوم خود را از گناهانشان خواهد رهانید. و این همان پیغامی است که خداوند قرن‌ها قبل به زبان نبی خود، اشعیا فرموده بود که: «بنگرید! دختری باکره آبستن خواهد شد و پسری به دنیا خواهد آورد، و او را عمانوئیل خواهند نامید» (عمانوئیل به زبان عبری به معنی «خدا با ما» است).» یوسف وقتی از خواب بیدار شد، آنچه را که فرشته به او دستور داده بود، به عمل آورد. مریم را به خانه خود برد لیکن تا بعد از تولد پسرش با او رابطه زناشویی نداشت و طفل را هم عیسی نامید.

در همین زمان، «اوغسطس» قیصر، حکمی صادر نمود که به موجب آن می‌بایست در سراسر قلمرو امپراطوری روم سرشماری به عمل آید. این اولین سرشماری بود که در ایام فرمانداری «کرینیوس» در سوریه صورت می‌گرفت. از این جهت، هر کس برای نام‌نویسی به زادگاه خود رفت و یوسف نیز چون از خاندان داوود بود، از ناصره جلیل به بیت‌لحم یهودیه (وطن داوود) روانه شد تا با مریم که حامله بود، نام‌نویسی کنند.

هنگامیکه آنها به بیت لحم رسیدند، به دلیل ازدحام جمعیت در مسافرخانه جایی پیدا نکردند. در نتیجه در یک طویله مستقر شدند. زمان وضع حمل مریم فرا رسید و نخستین فرزند خود را که پسر بود، به دنیا آورد. آنها نوزاد را قنداق کرده، در آخوری خواباندند. این است چگونگی ظهور نجات دهنده جهان.

## دیدار شبانان و مجوسیان از مسیح

(لوقا ۲: ۸-۲۰ و متی ۲: ۱-۱۲)

در آن شب، در دشتهای اطراف شهر بیت لحم، چوپانانی به نگهداری از گله‌های خویش سرگرم بودند که ناگهان فرشته خداوند بر آنها ظاهر شد و موجی از انوار جلال خداوند اطراف آنها را منور ساخت. آنها سخت به وحشت افتادند، اما فرشته فرمود: «نترسید! من مژده‌ای برای شما دارم - مژده‌ای برای همه مردم! و آن این است که همین امروز مسیح، خداوند و نجات دهنده شما، در شهر داوود چشم به جهان گشود! علامت درستی سخن من این است که نوزادی را خواهید دید که در قنداق پیچیده و در آخور خوابانیده‌اند!» آنگاه شبانان به همدیگر گفتند: «بیاید به بیت لحم برویم و این واقعه عجیب را که خداوند خبرش را به ما داده است، به چشم بینیم.» بنابراین با عجله به بیت لحم رفتند و مریم و یوسف را پیدا کردند و بچه‌ای را که در آخور خوابانیده بود، دیدند. آنها آنچه را که فرشته گفته بود، نقل کردند و هر که آن وقایع را می شنید، تعجب می کرد.

شبانان در حالیکه خدا را بخاطر آنچه که دیده و شنیده بودند حمد و سپاس می گفتند، به مکان خود بازگشتند.

در این زمان که هیرودیس پادشاه بود، گروهی ستاره شناس از شرق به اورشلیم آمده، پرس و جو می کردند که: «کجاست آن کودکی که باید پادشاه یهود گردد؟ ما ستاره او را در سرزمین های دور دست شرق دیده ایم و آمده ایم تا او را بپرستیم.» وقتی این موضوع به گوش هیرودیس

رسید، او و همه ساکنان اورشلیم بسیار بیمناک گشتند.

هیروودیس، هیئت رئیسه کاهنان و علمای قوم را احضار کرد و از ایشان پرسید: «طبق پیشگویی پیامبران، مسیح در کجا باید به دنیا آید؟» آنها پاسخ دادند: «باید در بیت لحم متولد شود. زیرا میکای نبی چنین پیشگویی کرده است: «ای بیت لحم، ای شهر کوچک، تو در یهودیه دهکده ای بی ارزش نیستی، زیرا از تو پیشوایی ظهور خواهد کرد که قوم بنی اسرائیل را رهبری خواهد نمود.»» پس هیروودیس مخفیانه مجوسیان را احضار کرده، دقیقاً وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق نمود و ایشان را به بیت لحم فرستاده، گفت: «بروید و به دنبال آن طفل بگردید. آنگاه نزد من بازگشته، به من خبر دهید تا من نیز بروم و او را پرستش کنم.»

مجوسیان طبق دستور هیروودیس به راه افتادند که ناگهان ستاره ای که قبلاً طلوعش را دیده بودند ظاهر شده، آنها را هدایت کرد تا به جایی که طفل بود، رسیدند. سپس ستاره بالای آن مکان توقف نمود. آنها با دیدن ستاره بی نهایت شاد شدند. وقتی داخل خانه شدند و طفل را با مادرش مریم دیدند، زانو زدند و او را پرستش کرده، گنجینه های خود را باز کردند و هدایایی از طلا و کندر و مُر گرانبها تقدیم داشتند. آنها وقتی قصد مراجعت نمودند، خداوند در عالم خواب آنان را از رفتن به نزد هیروودیس بر حذر داشت. به همین سبب آنها از راه دیگری به وطن خود مراجعت کردند.

## فرار به مصر و بازگشت به اسرائیل

(متی ۲: ۱۳-۲۳)

پس از عزیمت مجوسیان، فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «برخیز، کودک و مادرش را برداشته، به مصر فرار کن و همانجا بمان تا تو را خبر دهم؛ زیرا هیروودیس پادشاه می خواهد کودک را به قتل برساند.» یوسف بیدار شد و همان شب، بچه و مادر را برداشته، به مصر روانه گشت و تا وفات هیروودیس در آنجا ماند.

وقتی هیرودیس متوجه شد که مجوسیان از فرمان او سرپیچی کرده‌اند، بی‌نهایت غضبناک شد. پس سربازانی به بیت‌لحم فرستاد و تمام پسرانی را که سن آنها دو سال یا کمتر بود (طبق تاریخ ظهور ستاره که از مجوسیان تحقیق کرده بود)، به قتل رساند.

پس از فوت هیرودیس، فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «برخیز و کودک و مادرش را بردار و به سرزمین اسرائیل بازگرد، چون کسی که قصد قتل کودک را داشت، مرده است.» پس یوسف برخاسته، بچه و مادرش را به سرزمین اسرائیل برد. سپس به استان جلیل رهسپار شد و در دهکده ناصره سکنی گزید.

## واقعه‌ای در اورشلیم

(لوقا ۲: ۴۱-۵۲)

در خصوص دوران کودکی و جوانی مسیح تا سن سی سالگی، یعنی از زمانی که با والدینش مصر را ترک کرد و به ناصره رفت، به استثنای یک واقعه که در دوازده سالگی مسیح اتفاق افتاد، چیز دیگری در انجیل نوشته نشده است. البته در بعضی کتب، روایات مختلفی راجع به معجزات و زندگی مسیح در دوران کودکی و جوانی نوشته شده‌اند. ولی از آنجا که این روایات در انجیل که کتاب اصلی زندگی مسیح است یافت نمی‌شود، صحت آنها مورد تأیید نمی‌باشد.

والدین عیسی همه ساله برای زیارت و شرکت در مراسم عید فصح به اورشلیم می‌رفتند. هنگامیکه عیسی دوازده ساله شد، او را نیز با خود برای برگزاری مراسم عید بردند. در پایان ایام عید، هنگام بازگشت، والدین عیسی به تصور اینکه او در بین کاروان است، به سوی محل سکونت خویش حرکت کردند. غافل از اینکه عیسی در اورشلیم جا مانده است، آنها یک روز تمام راه پیمودند. اما وقتی در میان خویشان و آشنایان همسفر خود دنبال او گشتند و پیدایش نکردند، به ناچار به اورشلیم برگشتند و همه جا سراغ او را می‌گرفتند تا بالاخره بعد از سه

روز او را در معبد بزرگ یافتند در حالی که در میان معلمین دینی نشسته بود و با آنها گفتگو می کرد. کسانی که صحبت های او را می شنیدند، از هوش وی و پاسخ هایی که می داد، در حیرت بودند. والدین عیسی از اینکه او را در آنجا یافتند، متعجب شدند. مادرش گفت: «پسرم، چرا با ما چنین کردی؟ من و پدرت دلوپس بودیم و همه جا را به دنبال گشتیم!» عیسی پاسخ داد: «چه لزومی داشت برای پیدا کردنم به این سو و آن سو بروید؟ مگر نمی دانستید که من باید در خانه پدرم باشم؟» اما والدینش گفته او را نفهمیدند. سرانجام همراه آنان به ناصره برگشت و همچنان مطیع ایشان بود و مادرش همه این امور را در فکر خود نگاه می داشت. عیسی همواره رشد می کرد و در دانش و خرد قوی تر می گشت و مورد پسند خدا و مردم بود.

## آمادگی مسیح برای خدمت

(متی ۱:۳-۳)

وقتی عیسی مسیح نزدیک به سی سالگی رسید، شخصی به نام یحیی که فرزند زکریا بود، در بیابان یهودیه رسالت خود را آغاز کرد. او به اشخاصی که نزدش می آمدند، می گفت: «از گناهان خود توبه کنید، زیرا ملکوت خدا به زودی فرا خواهد رسید.» یحیی همان شخصی بود که اشعیا نبی درباره اش پیشگویی کرد و گفت که او پیشرو نجات دهنده موعود خواهد بود. یحیی همه کسانی را که نزدش می آمدند و از گناهانشان توبه می کردند، غسل تعمید می داد.

## پیشگویی یحیی درباره مسیح

(لوقا ۳:۱۵-۱۶)

اطرافیان یحیی، دائماً در این فکر بودند که آیا او خود را مسیح موعود

معرفی خواهد کرد یا خیر. اما یحیی صریحاً به مردم می‌گفت: «من آنانی را که از گناهانشان توبه می‌کنند با آب غسل تعمید می‌دهم، اما شخص دیگری خواهد آمد که مقامش خیلی برتر از من است، آنقدر که من لیاقت ندارم کفش هایش را پیش پایش بگذارم. او شما را با روح القدس و آتش الهی تعمید خواهد داد.»

## تعمید عیسی بوسیله یحیی

(متی ۳: ۱۳-۱۷)

روزی عیسی از جلیل به ساحل رود اردن آمده، از یحیی تقاضای تعمید نمود. اما یحیی نپذیرفت و گفت: «این کار، شایسته نیست. این منم که باید از تو تعمید بگیرم.»

عیسی جواب داد: «مرا تعمید بده، زیرا با این کار، حکم خدا را به جا می‌آوریم.» یحیی اطاعت کرد و عیسی را تعمید داد. وقتی عیسی تعمید گرفت و از آب بیرون آمد، ناگهان یحیی دید که آسمان بر روی او گشوده شد و روح خدا همانند کبوتری فرود آمده، بر عیسی قرار گرفت و صدایی از آسمان رسید که: «این فرزند عزیز من است که از او خشنودم.»

## پیروزی عیسی بر وسوسه شیطان

(متی ۴: ۱-۱۱)

عیسی پراز روح القدس شده، نواحی رود اردن را ترک کرد و به هدایت روح، چهل شبانه روز در بیابان بسر برد. در آن مدت، ابلیس او را در معرض وسوسه قرار داد. از آنجا که عیسی در آن چهل روز چیزی نخورده و روزه گرفته بود، به شدت گرسنه شد.

در همان موقع ابلیس به حضورش آمده، گفت: «اگر این سنگ‌ها را تبدیل به نان کنی، ثابت خواهی کرد که فرزند خدا هستی.»

عیسی پاسخ داد: «نه، من چنین نخواهم کرد، زیرا کتاب آسمانی می‌فرماید: نان نمی‌تواند روح انسان را سیر کند؛ بلکه فقط کلام خداست که می‌تواند نیاز درونی او را برآورده سازد.»

سپس ابلیس او را در اورشلیم به مرتفع‌ترین قسمت معبد برده، گفت: «خود را از اینجا بینداز و ثابت کن که فرزند خدا هستی؛ چون کتاب آسمانی می‌فرماید: خدا فرشتگان خود را خواهد فرستاد تا تو را از خطر حفظ کنند... آنها نخواهند گذارد که حتی پایت به سنگ بخورد.»

عیسی در جواب فرمود: «بلی، ولی همان کتاب نیز می‌فرماید که خداوند را بی‌جهت آزمایش مکن.»

بعد ابلیس عیسی را بر قله کوهی بلند برد و در یک چشم به هم زدن تمام کشورهای جهان و شکوه آنها را به او نشان داد، گفت: «اگر زانو بزنی و مرا سجده کنی، همه اینها را به تو می‌بخشم.»

عیسی فرمود: «دور شو، ای شیطان! کتاب مقدس می‌فرماید: فقط خداوند را پرست و تنها از او اطاعت کن.»

پس از آنکه ابلیس عیسی را آزمایش کرد، مدتی او را تنها گذاشت و در این هنگام فرشتگان آمده، به خدمت و یاری او پرداختند.

## شهادت یحیی در خصوص مسیح

(یوحنا ۱: ۲۹-۳۴)

روزی یحیی عیسی را دید که به طرف او می‌آید. پس گفت: «نگاه کنید! این همان بره‌ای است که خدا فرستاده تا برای آموزش گناهان تمام مردم دنیا قربانی شود. این همان کسی است که گفتم بعد از من می‌آید ولی مقامش از من بالاتر است، چون قبل از من وجود داشته است. من نیز او را نمی‌شناختم. ولی برای این آمدم که مردم را با آب غسل دهم تا به این وسیله او را به قوم اسرائیل معرفی کنم.» یحیی به سخنان خود ادامه داد، گفت: «من روح خدا را دیدم که به شکل کبوتری از آسمان آمد و بر عیسی قرار گرفت. همان‌طور که گفتم، من نیز او را نمی‌شناختم ولی



وقتی خدا مرا فرستاد تا مردم را غسل تعمید دهم، به من فرمود: «هرگاه دیدی روح خدا از آسمان آمد و بر کسی قرار گرفت، بدان که او همان است که منتظرش هستید. اوست که مردم را با روح القدس تعمید خواهد داد.» و چون من با چشم خود این را دیده‌ام، شهادت می‌دهم که او فرزند خداست.»

## نتیجه

در این فصل، چند حقیقت مهم در مورد نجات دهنده جهان فرا گرفتیم، که بطور خلاصه به بعضی از مهمترین آنها اشاره می‌کنیم.

۱- عیسی به وسیله قدرت روح خدا از مریم باکره به دنیا آمد. تاکنون هیچ انسان دیگری به این طریق به دنیا نیامده و بدون شک یکی از بزرگترین امتیازات عیسای مسیح بر دیگران همین می‌باشد.

۲- یکی از نتایج تولد مسیح از باکره در اثر قدرت خدا، بی‌گناهی کامل او بود. یعنی ذات گناه‌آلودی که در تمام فرزندان آدم وجود داشت، در او یافت نمی‌شد. به همین جهت در تمام دوران زندگی مسیح بر روی زمین، هیچ گناهی در وی دیده نشد. بنابراین، او شایسته مقام نجات دهنده بود.

۳- هنگامی که عیسای مسیح بزرگ شد و در بیابان مورد آزمایش شیطان قرار گرفت، کاملاً بر شیطان پیروز شد. این امر به ما می‌آموزد که همین عیسی قادر است ما را نیز بر شیطان پیروز گرداند.

۴- یکی از مهمترین نشانه‌های عظمت شخصیت مسیح، شهادت‌هایی است که در مورد او داده‌اند. مثلاً به هنگام تعمید، صدای خدا از آسمان شنیده شد که می‌گفت: «این فرزند عزیز من است که از او خوشنودم.»

۵- همان‌طور که در این فصل خواندیم، عیسای مسیح به دنیا آمد تا بشر را از گناه نجات دهد. یحیی در خصوص هدف آمدن مسیح به جهان فرمود: «این همان بره‌ای است که خدا فرستاده تا برای آمرزش گناهان تمام مردم دنیا قربانی شود.»

در خاتمه، پیشنهاد می‌کنیم که عمیقاً راجع به مطالبی که در این فصل خواندیم، تفکر کنید و از خداوند متعال بخواهید که مفهوم این حقایق را برای شما آشکار سازد.

## گفتار نجات‌دهنده

در این فصل با بخشی از تعالیم شگفت‌انگیز و حیات‌بخش عیسای مسیح، نجات‌دهنده بشر آشنا خواهیم شد. کلیه تعالیم مسیح در انجیل شریف نوشته شده است. مطمئناً شما نیز پس از مطالعه سخنان مسیح، با ما هم‌صدا خواهید شد که تا کنون هیچ‌کس در دنیا تعالیمی به عظمت تعالیم مسیح نداده است.

مسیح در طی سه سال و نیم خدمت خود به هر جا که می‌رفت، به افرادی که دور او گرد می‌آمدند، در مورد خدا، توبه از گناه، رفتار نیک، آخرت و چیزهای دیگر تعلیم می‌داد.

امیدواریم که در اثر مطالعه این فصل، از تعالیم و گفته‌های عیسای مسیح سرمشقی نیکو برای زندگی خود کسب نمایید.

## سخنان عیسی بر فراز کوه

(متی باب‌های ۵-۷)

بیایید با هم یکی از مهمترین و عالی‌ترین تعالیم مسیح را مطالعه کنیم: یکبار عیسی جماعت عظیمی را گرداگرد خود دید. پس بالای تپه‌ای رفت و نشست و وقتی شاگردانش نزد وی آمدند، لب به سخن گشود و تعلیم خود را چنین آغاز کرد:

«خوشبحال آنان که نیاز خود را به خدا احساس می‌کنند، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

خوشبحال ماتم‌زدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

خوشابحال فروتنان، زیرا ایشان مالک تمام جهان خواهند گشت.  
خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سیر خواهند شد.  
خوشابحال آنان که مهربان و با گذشتند، زیرا از دیگران گذشت  
خواهند دید.

خوشابحال پاک‌دلان، زیرا خدا را خواهند دید.  
خوشابحال آنان که برای برقراری صلح در میان مردم کوشش  
می‌کنند، زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده خواهند شد.  
خوشابحال آنان که به سبب نیک کردار بودن آزار می‌بینند، زیرا ایشان  
از برکات ملکوت آسمان بهره‌مند خواهند شد.»

سپس مسیح به سخنان خود ادامه داد، این‌طور فرمود: «گمان مبرید  
که آمده‌ام تا تورات موسی و نوشته‌های سایر انبیاء را منسوخ کنم. من  
آمده‌ام تا آنها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم ...

» پس اگر کسی از کوچکترین حکم آن سرپیچی کند و به دیگران نیز  
تعلیم دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان از همه کوچکتر خواهد  
بود. اما هر که احکام خدا را اطاعت نماید و دیگران را نیز تشویق به  
اطاعت کند، در ملکوت آسمان بزرگ خواهد بود. این را نیز بگویم که تا  
شما از علما و پیشوایان دین یهود بهتر نشوید، محال است بتوانید وارد  
ملکوت آسمان شوید.

«گفته شده است که “هر کس مرتکب قتل شود، محکوم به مرگ  
می‌باشد.” اما من می‌گویم که حتی اگر نسبت به برادر خود خشمگین  
شوی و بر او فریاد بزنی، باید تو را محاکمه کرد؛ و اگر برادر خود را  
“ابله” خطاب کنی، باید تو را به دادگاه برد؛ و اگر به دوست ناسزا گویی،  
سزایت آتش جهنم می‌باشد ...»

«گفته شده است که “زنا مکن.” ولی من می‌گویم که اگر حتی با نظر  
شهوت‌آلود به زنی نگاه کنی، همان لحظه در دل خود با او زنا کرده‌ای.  
پس اگر چشمی که برایت این قدر عزیز است، باعث می‌شود گناه کنی،  
آن را از حدقه درآور و دور افکن. بهتر است بدنت ناقص باشد، تا این که  
تمام وجودت به جهنم بیفتد ...

«گفته شده است: “اگر کسی می‌خواهد از دست زنش خلاص شود،

کافی است طلاقنامه‌ای بنویسد و به او بدهد. ”اما من می‌گویم هر که زن خود را بدون اینکه خیانتی از او دیده باشد، طلاق دهد و آن زن دوباره شوهر کند، آن مرد مقصر است زیرا باعث زنش زنا کند؛ و مردی نیز که با این زن ازدواج کرده، زناکار است.“

«باز گفته شده که ”قسم دروغ نخور و هرگاه به نام خدا قسم یاد کنی، آن را وفا کن.“ اما من می‌گویم: هیچ‌گاه قسم نخور، نه به آسمان که تخت خداست، و نه به زمین که پای‌انداز اوست، و نه به اورشلیم که شهر آن پادشاه بزرگ است؛ به هیچ‌یک از اینها سوگند یاد نکن. به سر خود نیز قسم نخور، زیرا قادر نیستی مویی را سفید یا سیاه گردانی. فقط بگو: ”بلی“ یا ”نه.“ همین کافی است. اما اگر برای سخنی که می‌گویی، قسم بخوری، نشان می‌دهی که نیرنگی در کار است.“

«گفته شده که ”اگر کسی چشم دیگری را کور کند، باید چشم او را کور کرد و اگر دندان کسی را بشکند، باید دندانش را شکست.“ اما من می‌گویم که اگر کسی به تو زور گوید، با او مقاومت نکن؛ حتی اگر به گونه‌ی راست تو سیلی زند، گونه‌ی دیگری را نیز پیش ببر. اگر کسی تو را به دادگاه بکشاند تا پیراهنت را بگیرد، عبای خود را نیز به او ببخش. اگر یک سرباز رومی به تو دستور دهد که باری را به مسافت یک مایل حمل کنی، تو دو مایل حمل کن. اگر کسی از تو چیزی خواست، به او بده؛ و اگر از تو قرض خواست، او را دست خالی روانه کن.“

«شنیده‌اید که می‌گویند: ”با دوستان خود دوست باش، و با دشمنان دشمن؟“ اما من می‌گویم که دشمنان خود را دوست بدارید، و هر که شما را لعنت کند، برای او دعای برکت کنید؛ به آنانی که از شما نفرت دارند، نیکی کنید، و برای آنانی که به شما ناسزا می‌گویند و شما را آزار می‌دهند، دعای خیر نمایید. اگر چنین کنید، فرزندان راستین پدر آسمانی خود خواهید بود، زیرا او آفتاب خود را بر همه می‌تاباند، چه بر خوبان، چه بر بدان؛ باران خود را نیز بر نیکوکاران و ظالمان می‌باراند. اگر فقط آنانی را که شما را دوست می‌دارند، محبت کنید، چه برتری بر مردمان پست دارید، زیرا ایشان نیز چنین می‌کنند. اگر فقط با دوستان خود دوستی کنید، با کافران چه فرقی دارید، زیرا اینان نیز چنین می‌کنند. پس شما

کامل باشید، همانگونه که پدر آسمانی شما کامل است.

«مراقب باشید که اعمال نیک خود را در انتظار مردم انجام ندهید، تا شما را ببینند و تحسین کنند، زیرا در اینصورت نزد پدر آسمانی تان اجری نخواهید داشت. هرگاه به فقیری کمک می‌کنی، در هر محفلی درباره کار نیک خود داد سخن سر نده، چون به این ترتیب، اجری را که می‌بایست از خدا بگیری، از مردم گرفته‌ای. اما وقتی به کسی صدقه‌ای می‌دهی، نگذار حتی دست چپت از کاری که دست راستت می‌کند، آگاه شود، تا نیکویی تو در نهان باشد. آنگاه پدر آسمانی که امور نهان را می‌بیند، تو را اجر خواهد داد.

«و اما درباره دعا. هرگاه دعا می‌کنی، مانند ریاکاران نباش که دوست دارند در عبادتگاه‌ها یا در گوشه و کنار خیابان‌ها نماز بخوانند تا توجه مردم را به خود جلب کنند و خود را مؤمن نشان دهند. مطمئن باش اجری را که باید از خدا بگیرند، همین جا از مردم گرفته‌اند. اما تو هرگاه دعا می‌کنی، در تنهایی و در خلوت دل، پدر آسمانی را عبادت نما؛ و او که کارهای نهان تو را می‌بیند، به تو پاداش خواهد داد. وقتی دعا می‌کنی، مانند کسانی که خدای حقیقی را نمی‌شناسند، وردهای بی‌معنی تکرار نکنند. ایشان گمان می‌کنند که با تکرار زیاد، دعایشان مستجاب می‌شود. اما شما این را به یاد داشته باشید که پدرتان، قبل از اینکه از او چیزی بخواهید، کاملاً از نیازهای شما آگاه است ...

«پدر آسمانی، شما را به شرطی خواهد بخشید که شما نیز آنانی را که به شما بدی کرده‌اند، ببخشید.

«و اما درباره روزه. وقتی روزه می‌گیرید، مانند ریاکاران خود را افسرده و ناتوان نشان ندهید. ایشان با این کار می‌خواهند به مردم بفهمانند که روزه گرفته‌اند. مطمئن باشید که ایشان تمام اجر خود را به همین صورت از مردم می‌گیرند. اما تو وقتی روزه می‌گیری، سر و صورت خود را تمیز و مرتب کن، تا کسی متوجه نشود روزه گرفته‌ای. آنگاه پدر آسمانی تو که از همه چیز آگاه است، تو را اجر خواهد داد ...

«از کسی ایراد نگیرید تا از شما نیز ایراد نگیرند. زیرا هر طور که با دیگران رفتار کنید، همانگونه با شما رفتار خواهند کرد. چرا پر کاه را

در چشم برادرت می‌بینی، اما تیر چوب را در چشم خودت نمی‌بینی؟ چگونه جرأت می‌کنی بگویی: «اجازه بده پر کاه را از چشمت درآورم، در حالی که خودت چوبی در چشم داری؟» ای متظاهر، نخست چوب را از چشم خود درآور تا بهتر بتوانی پر کاه را در چشم برادرت ببینی.»

«پس آنچه می‌خواهید دیگران برای شما بکنند، شما همان را برای آنها بکنید. این است خلاصه تورات و کتب انبیاء.

«فقط با عبور از در تنگ می‌توان به حضور خدا رسید. جاده‌ای که به طرف جهنم می‌رود خیلی پهن است و دروازه‌اش نیز بسیار بزرگ، و همه کسانی که به آن راه می‌روند، به راحتی می‌توانند داخل شوند. اما دری که به زندگی جاودان باز می‌شود، کوچک است و راهش نیز باریک، و تنها عده کمی می‌توانند به آن راه یابند.

«از پیامبران دروغین بر حذر باشید که در لباس میش نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگ‌های درنده می‌باشند. همانطور که درخت را از میوه‌اش می‌شناسند، ایشان را نیز می‌توان از اعمالشان شناخت. شما یقیناً فرق درخت انگور و خار بیابان، و فرق انجیر و بوته خار را می‌دانید. درخت سالم میوه خوب می‌دهد و درخت فاسد میوه بد. درخت سالم نمی‌تواند میوه بد بدهد؛ درخت فاسد نیز میوه خوب نمی‌دهد. درختهایی که میوه بد می‌دهند، بریده و در آتش انداخته می‌شوند. بلی، به این گونه می‌توانید پیامبران دروغین را از اعمالشان بشناسید.

«هر که احکام مرا می‌شنود و آنها را بجا می‌آورد، شخصی دانا است؛ او مانند آن مرد عاقلی است که خانه‌اش را بر صخره‌ای محکم ساخت. هر چه باران و سیل آمد، و باد و طوفان بر آن خانه وزید، خراب نشد چون روی صخره ساخته شده بود. اما کسی که احکام مرا می‌شنود و از آنها پیروی نمی‌کند، نادان است، درست مثل مردی که خانه‌اش را بر شن و ماسه ساخت و وقتی باران و سیل آمد و باد و طوفان بر آن خانه وزید، آنچنان خراب شد که اثری از آن باقی نماند.»

هنگامیکه عیسی سخنان خود را به پایان رسانید، آن جماعت از تعالیم وی در حیرت افتادند زیرا تعالیم او بر خلاف تعلیم علمای یهود، مقتدرانه بود.

## طبیعت انسان

(مرقس ۷: ۱۸-۲۳)

عیسی در مورد طبیعت انسان چنین فرمود: «مگر نمی‌دانید که آنچه می‌خورید، به روح‌تان لطمه‌ای نمی‌زند و آن را نجس نمی‌سازد؟ زیرا خوراک با قلب و روح شما کاری ندارد، بلکه از معده شما عبور می‌کند. آنچه انسان را نجس می‌سازد، افکاری است که از وجود او تراوش می‌کند. چون از وجود و قلب انسان است که فکرهای نادرست بیرون می‌آیند، و منجر به اعمال نادرست می‌شوند؛ اعمالی نظیر: دزدی، آدم‌کشی، زناکاری، طمع به مال دیگران، شرارت، فریب و تقلب، شهوت، حسادت، بدگویی و غیبت، خودپسندی و هر گونه حماقت دیگر. تمام این چیزهای شرم‌آور از وجود و قلب انسان سرچشمه می‌گیرد و انسان را نجس ساخته، از خدا دور می‌کند.»

## پیشگویی عیسی

(متی ۱۶: ۲۱)

چندی بعد، عیسی به توضیح اموری پرداخت که در آینده نزدیک می‌باید برایش رخ می‌داد، و گفت که باید به اورشلیم برود؛ در آنجا سران یهود او را آزار داده، خواهند کشت؛ اما روز سوم زنده خواهد شد. در خصوص این حوادث در فصل دوازدهم مطالعه خواهید کرد.

## آنهايي که عیسی را قبول می‌کنند یا رد می‌نمایند

(مرقس ۸: ۳۸؛ متی ۱۶: ۲۷)

روزی عیسی چنین فرمود: «اگر کسی در این روزگار پراز گناه و بی‌ایمانی، از من و از سخنان من عار داشته باشد، من نیز هنگامی که



با فرشتگان مقدس در شکوه و جلال پدرم باز گردم، از او عار خواهم داشت.» همچنین فرمود: «زیرا من با فرشتگان خود در شکوه و جلال پدرم خواهم آمد و هر کس را از روی اعمالش داوری خواهم کرد.»

## عیسی خود را شبان نیکو می خواند

(یوحنا ۱۰:۱-۲۱)

عیسی در مورد خودش چنین تعلیم داد: «هر که نخواهد از در به آغل گوسفندان داخل شود بلکه از روی دیوار به داخل بپرد، یقیناً دزد است. زیرا شبان گوسفندان همیشه از در وارد می شود. دربان نیز برای شبان در را می گشاید، گوسفندان صدای او را می شنوند و نزد او می آیند. شبان نام گوسفندان خود را یک به یک می خواند و آنها را بیرون می برد. او پیشاپیش گوسفندان حرکت می کند و گوسفندان به دنبال او می روند، چون صدای او را می شناسند. گوسفندان دنبال غریبه نمی روند، بلکه از او فرار می کنند، چون با صدای غریبه ها آشنا نیستند.»

کسانی که این مثل را شنیدند، منظور عیسی را درک نکردند. پس برای ایشان توضیح داد و فرمود: «برای گوسفندان، من در هستم. دیگران که پیش از من آمدند، همه دزد و راهزن بودند. به همین جهت، گوسفندان واقعی به سخنان ایشان گوش ندادند. بلی، من در هستم. کسانی که از این در وارد می شوند، نجات پیدا می کنند و در داخل و بیرون می گردند و چراگاه سبز و خرم می یابند. کار دزد این است که بدزدد، بکشد و نابود کند؛ اما من آمده ام تا به شما حیات واقعی را به فراوانی عطا نمایم.

«من شبان خوب و دلسوزم. شبان خوب از جان خود می گذرد تا گوسفندان را از چنگال گرگ ها نجات دهد. ولی کسی که مزدور است و شبان نیست، وقتی می بیند گرگ می آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می کند، چون گوسفندان از آن او نیستند و او شبانشان نیست. آنگاه گرگ به گله می زند و گوسفندان را پراکنده می کند. مزدور می گریزد، چون برای مزد کار می کند و به فکر گوسفندان نیست. من شبان خوب و مهربانم

و گوسفندانم را می‌شناسم و آنها نیز مرا می‌شناسند. درست همانطور که پدرم مرا می‌شناسد و من او را می‌شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می‌دهم. من در آغل‌های دیگر نیز گوسفندانی دارم؛ آنها را نیز باید بیاورم. آنگاه به صدای من توجه کرده، همه با هم یک گله خواهند شد با یک شبان.

«پدرم مرا دوست می‌دارد، چون من جانم را می‌دهم و باز پس می‌گیرم. کسی نمی‌تواند به‌زور مرا بکشد، من داوطلبانه جانم را فدا می‌کنم. چون اختیار و قدرت این را دارم که هرگاه بخواهم، جانم را بدهم و باز پس بگیرم. پدرم این اختیار را به من داده است.»

سران قوم وقتی این سخنان را شنیدند، باز دربارهٔ او اختلاف نظر پیدا کردند. بعضی گفتند: «این مرد دیوانه است و عقل خود را از دست داده است. چرا به حرفهای او گوش می‌دهید؟» دیگران گفتند: «به‌نظر دیوانه نمی‌آید. مگر دیوانه می‌تواند چشمان کوران را باز کند؟»

## عیسی در پی گمراهان

(لوقا ۱۵: ۱-۷)

چون باج‌گیران و مطرودین جامعه پیوسته دور عیسی مسیح جمع می‌شدند تا سخنان او را بشنوند، فریسیان و علمای دینی اعتراض‌کنان می‌گفتند که «این مرد گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان غذا می‌خورد.» وقتی عیسی این را شنید، این مثل را برای آنها تعریف کرد: «اگر یکی از شما، صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها از گله دور بیفتد و گم شود، چه می‌کند؟ یقیناً آن نود و نه گوسفند را می‌گذارد و به جستجوی آن گم شده می‌رود تا آن را پیدا کند. وقتی آن را یافت، با شادی بر دوش می‌گذارد، و به خانه می‌آید و دوستان و همسایگان را جمع می‌کند تا برای پیدا شدن گوسفند گم شده با او شادی کنند. به همین صورت، با توبه یک گناهکار گمراه و بازگشت او به سوی خدا، در آسمان شادی بیشتری رخ می‌دهد تا برای نود و نه نفر دیگر که گمراه و سرگردان نشده‌اند!»

## عیسی داستانی دیگر تعریف می‌کند

(لوقا ۱۸: ۹-۱۴)

عیسی داستانی دیگر برای آنانی که خود را نیکو می‌شماردند و دیگران را تحقیر می‌کردند، بیان فرمود: «دو نفر به خانه خدا رفتند تا دعا کنند؛ یکی، فریسی مغرور و خودپسندی بود و دیگری، مأمور باج و خراج. فریسی خودپسند، کناری ایستاد و با خود چنین دعا کرد: «ای خدا، تو را شکر می‌کنم که من مانند سایر مردم، خصوصاً مانند این خراج‌گیر، گناهکار نیستم. نه بر سر کسی کلاه می‌گذارم، نه به کسی ظلم می‌کنم و نه مرتکب زنا می‌شوم. بلکه در هفته دو بار روزه می‌گیرم و از هر چه که به دست می‌آورم، یک دهم را در راه تو می‌دهم.» اما آن خراج‌گیر گناهکار در فاصله‌ای دور ایستاد و به‌هنگام دعا، حتی جرأت نکرد از خجالت سر خود را بلند کند بلکه با اندوه به سینه خود زده، گفت: «خدایا، بر من گناهکار رحم فرما!»»

«به شما می‌گویم که این مرد گناهکار، بخشیده شد و به خانه رفت، اما آن فریسی خودپسند، از بخشش و رحمت خدا محروم ماند. زیرا هر که خود را بزرگ جلوه دهد، پست خواهد شد و هر که خود را فروتن سازد، سر بلند خواهد گردید.»

## قانون بزرگ

(مرقس ۱۲: ۲۸-۳۴)

وقتی فریسیان شنیدند که عیسی صدوقیان را پذیرفته، دسته‌جمعی پیش او آمدند و یکی از آنان که عالم علوم دینی بود، از راه امتحان از او پرسید: «از تمام احکام خدا، کدام از همه مهمتر است؟»

عیسی فرمود: «تنها خدایی که وجود دارد، خداوند ماست و باید او را با تمام قلب و جان و فکر و نیروی خود دوست‌بداری. دومین حکم مهم

این است: دیگران را به اندازه خودت دوست داشته باش. هیچ دستوری مهمتر از این دو نیست.»

آن عالم یهودی به عیسی گفت: «استاد، کاملاً درست فرمودید. فقط یک خدا وجود دارد و غیر از او خدای دیگری نیست. و من قبول دارم که باید او را با تمام قلب و فهم و قوتم دوست بدارم و دیگران را نیز به اندازه خود دوست بدارم. این کار حتی از قربانی کردن حیوانات در خانه خدا بسیار مهمتر است.»

عیسی که عمق جوابش را دید، فرمود: «تو از ملکوت خدا دور نیستی.» از آن پس، دیگر هیچ کس جرأت نکرد از او چیزی بپرسد. مسیح، آموزگار رنجبران و دوست دردمندان است. در کنار آنها می نشیند و به حرف هایشان گوش می دهد و به نظر و عقاید آنان توجه می کند. آنگاه با سخنان حکیمانه خویش بر دل دردمند آنها مرهم حکمت و معرفت می نهد. آنها را تعلیم می دهد و دست هایشان را گرفته، به سوی هدف و آرمان حقیقی هدایتشان می کند.

در این فصل، بعضی از تعالیم و گفتار مسیح را مختصراً بررسی کردیم. مسیح اغلب تعالیم و گفته های خود را با کنایه و در قالب امثال و حکایات شیرین و عمیق بیان می کرد. تعالیم و گفتار مسیح نه تنها از جنبه ادبی در ادبیات جهان جاودان است بلکه از نظر مفهوم، آن قدر ساده و در عین حال آن قدر عمیق است که با هیچ یک از گفته های سایر پیامبران قابل مقایسه نیست. چنانکه کتاب مقدس می گوید: «هیچ کس تا بحال مثل این مرد سخنان دلنشین نگفته است» (یوحنا ۷: ۴۶).

دوست گرامی، امیدواریم که این تعالیم در شما تأثیری مثبت گذارده باشد. برای مطالعه تمام گفتار و تعالیم مسیح پیشنهاد می کنیم که به کتاب انجیل رجوع کنید.

## معجزات حیرت‌انگیز نجات‌دهنده

مسیح نه فقط تعالیم حیات‌بخش به مردم ارائه داد، بلکه معجزات بی‌شماری نیز به‌انجام رسانید. در واقع معجزات او روش دیگری بود برای تعلیم دادن، زیرا مفهوم نجات را روشن می‌ساخت و همچنین یکی از بزرگترین دلایل بر صحت ادعاهای وی بود. مطمئناً از مطالعه این فصل که نمونه‌هایی از معجزات حیرت‌انگیز مسیح را نشان می‌دهد، استفاده فراوان خواهید برد.

### شفای فرزند یک سردار

(یوحنا ۴: ۴۶-۵۴)

پسر یکی از افسران دربار سلطنتی که در کفرناحوم اقامت داشت، مریض و بستری بود. او وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل برگشته، شخصاً به دهکده قانا نزد او رفت و از عیسی التماس کرد که به همراهش برود و پسرش را که در شرف مرگ بود، شفا دهد. عیسی از او پرسید: «تا معجزات بسیار نبینید، ایمان نخواهید آورد؟» آن افسر التماس کرده، گفت: «خواهش می‌کنم تا پسرم نمرده است، بیایید و او را شفا دهید.» عیسی فرمود: «برگرد به خانه؛ پسرت شفا پیدا کرده است.» او به گفته عیسی اعتماد کرده، به سمت خانه روان شد.

هنوز به خانه نرسیده بود که غلامانش به استقبال او آمده، خبر دادند که فرزندش سالم است. از ایشان پرسید که «از چه ساعتی حالش بهبود یافت؟» جواب دادند: «دیروز در حدود ساعت یک بعد از ظهر، ناگهان تب او قطع شد.» پدر متوجه شد که درست همان ساعتی بود که عیسی

فرمود: «پسرت شفا پیدا کرده است.» بنابراین او و تمام اهل خانه‌اش به عیسی گرویدند. این دومین معجزه‌ای بود که عیسی پس از بازگشت از یهودیه در جلیل به ظهور رساند.

## شفای دیوانه

(مرقس ۱: ۲۱-۲۸)

عیسی و همراهانش وارد کفرناحوم شدند و در روز شنبه به عبادتگاه یهود رفتند. عیسی در آنجا پیغام خدا را برای مردم بیان فرمود. تعالیم او بر خلاف تعالیم علمای یهود دارای چنان اقتداری بود که شنوندگان در شگفت ماندند. در آن ساعت مرد دیوانه‌ای که گرفتار روح ناپاک بود، فریاد زد: «ای عیسای ناصری، چرا ما را آسوده نمی‌گذاری؟ آیا آمده‌ای ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم؛ تو فرستادهٔ مقدس خدا هستی.» عیسی روح را ملامت کرده، فرمان داد تا از آن مرد خارج شود. روح ناپاک، آن مرد را تکانی داد و با فریاد بلند او را ترک کرد. حاضرین سخت در حیرت شدند، به حدی که با همدیگر به مجادله پرداخته، می‌گفتند: «این دیگر چه نوع مکتب جدیدی است؟ کلام او بقدری قدرت دارد که حتی ارواح پلید نیز از او فرمان می‌برند.» پس از این واقعه، آوازهٔ شهرت عیسی در سراسر جلیل پیچید.

## شفای مادر زن پطرس

(مرقس ۱: ۲۹-۳۴)

روزی عیسی از عبادتگاه بیرون آمده، به اتفاق یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس رفت. وقتی به آنجا وارد شد، او را از حال مادر زن شمعون که تب کرده و بستری شده بود، آگاه کردند. عیسی به بالین او رفته، دستش را گرفت و بلندش کرد. در همان لحظه، تب او قطع شد و به پذیرایی از ایشان پرداخت.

عصر همان روز، بعد از غروب آفتاب، اشخاص دیگری را که مریض یا گرفتار ارواح پلید بودند، پیش او آوردند. رفته رفته تمام اهالی شهر مقابل خانه گرد آمدند. عیسی عدّه زیادی را که به مرضهای گوناگون مبتلا شده بودند، شفا بخشید و روح‌های ناپاک بسیاری را بیرون راند و نگذاشت آن ارواح حرفی بزنند زیرا او را می‌شناختند.

## عیسی یک جذامی را شفا می‌دهد

(مرقس ۱: ۴۰-۴۵)

روزی شخصی جذامی پیش عیسی آمد و نزد او زانو زده، التماس کنان گفت: «اگر بخواهید می‌توانید مرا شفا دهید.» عیسی بر او ترحم کرد و دست خود را دراز نموده، مریض را لمس کرد و فرمود: «البته که می‌خواهم! شفا بیاب.» بلافاصله، جذام او برطرف شد و بهبودی یافت و حالش کاملاً خوب شد. عیسی او را مرخص کرد و با تأکید بسیار به او فرمود: «بی‌درنگ نزد کاهن برو تا تو را معاینه کند. بین راه نیز با کسی صحبت نکن. آن هدیه را هم که موسی برای جذامی‌های شفا یافته تعیین کرده، با خودت ببر تا به همه ثابت شود که شفا پیدا کرده‌ای.» ولی آن شخص به هر جا که می‌رفت، به قدری راجع به شفای خود با مردم صحبت می‌کرد که عیسی دیگر نتوانست آشکارا وارد شهر بشود. پس در مکان‌های خلوت می‌ماند و مردم از گوشه و کنار به سوی او می‌آمدند.

## مفلوجی شفا می‌یابد

(مرقس ۲: ۱-۱۲)

چند روز بعد، عیسی به کفرناحوم برگشت و خبر ورود او فوراً در شهر پیچید. پس مردم در مقابل خانه‌ای که در آن می‌ماند، ازدحام کردند به حدی که جلوی در ورودی هم راهی برای عبور و مرور نبود. عیسی در درون خانه پیام خود را به مردم می‌رسانید. در همان موقع، چند نفر

شخص افلیجی را که بر تشکی خوابیده بود، پیش عیسی آوردند. ولی به علت ازدحام جمعیت نتوانستند از در ورودی وارد شوند. پس به پشت بام رفته، سقف محلی را که عیسی ایستاده بود، برداشتنند و مفلوج را در حالی که روی تشک خوابیده بود، پیش پاهای او به زمین گذاشتند. عیسی که ایمان ایشان را دید، به مفلوج فرمود: «پسرم، گناهایت بخشیده شد.» چند نفر از علمای یهود که آنجا نشسته بودند، به فکر فرو رفتند و با خود گفتند: «عجب کفری! مگر او خداست که چنین چیزی می گوید؟ غیر از خدای یگانه چه کسی می تواند گناهان انسان را ببخشد؟»

عیسی فوراً در روح خود متوجه افکار آنها شد و پرسید: «چرا از این موضوع در اندیشه اید؟ آیا فکر می کنید بخشیدن گناهان انسان، از شفا دادن مرضش سختتر است؟ حال ثابت می کنم که سخن بیجایی نگفته ام، بلکه واقعاً اختیار و توانایی بخشیدن گناه بشر را دارم.» آنگاه عیسی رو به شخص افلیج کرده، فرمود: «تو شفا یافته ای. بستر را جمع کن و به خانه ات برو!» در همان لحظه، شخص زمین گیر برخاسته، بستر خویش را برداشت و در برابر همه به سلامت بیرون رفت. در نتیجه، حیرتی آمیخته با روح سپاسگزاری نسبت به خدا، وجود تمام حاضرین را فرو گرفت. آنها به همدیگر می گفتند: «تا بحال چنین چیزی ندیده بودیم.»

## عیسی باز هم معجزه می کند

(متی ۹: ۲۷-۳۱)

روزی دو مرد نابینا دنبال عیسی به راه افتاده، فریادکنان می گفتند: «ای پسر داوود پادشاه، به ما رحم کن.» پس از آنکه او وارد خانه ای شد، آن دو نابینا به حضورش رسیدند. عیسی از ایشان پرسید: «آیا ایمان دارید که می توانم چشمان شما را باز کنم؟»

جواب دادند: «بلی آقا، ایمان داریم.» عیسی وقتی این را شنید، چشمان آنان را لمس کرده، فرمود: «چون ایمان دارید، پس شفا بیابید.» و همان لحظه آنها بینا گشتند. عیسی با تأکید به آنها فرمود که با کسی در



این مورد صحبت نکنند. اما ایشان رفته، در سرتاسر آن نواحی در مورد عیسی صحبت کردند. بعد از این واقعه، عیسی و شاگردانش از محلی می‌گذشتند که ناگاه با مرد لالی که گرفتار روح شریر بود، روبرو شدند. همین که عیسی روح ناپاک را از او بیرون نمود، زبان او باز شد و شروع به تکلم کرد. مردم با تعجب گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده بودیم.»

## جوان مرده‌ای زنده می‌شود

(لوقا ۷: ۱۱-۱۷)

روزی عیسی به‌همراه شاگردان خود و گروهی کثیر از مردم عازم شهر «نائین» شد. وقتی به دروازه شهر رسیدند، با گروهی روبرو شدند که جسد یگانه پسر بیوه زنی را به قبرستان می‌بردند. عده زیادی همراه مادر داغ‌دیده بودند. عیسی وقتی آن مادر را دید، دلش به حال او سوخت و فرمود: «گریه نکن!» آنگاه جلوتر رفته، دست بر تابوت گذاشت و حاملین تابوت، متوقف شدند. عیسی فرمود: «ای جوان، به تو می‌گویم، برخیز!» جوان مرده برخاسته، نشست و به تکلم پرداخت. سپس عیسی دست او را در دست مادرش گذاشت. حاضرین در حیرت افتاده، خدا را ستایش‌کنان گفتند: «نبی بزرگی در میان ما ظهور کرده است! خداوند به یاری ما آمده است!» خبر این واقعه در سراسر یهودیه و تمام نقاط اطراف منتشر شد.

## قدرت عیسی بر طبیعت

(لوقا ۸: ۲۲-۲۵)

روزی عیسی با شاگردان خود سوار قایقی شد تا به آن طرف دریا بروند. عیسی در انتهای قایق سر بر بالشی گذاشته، به خواب رفت. ناگهان طوفانی شدید در دریا پدید آمد و آب با امواجی بزرگ وارد قایق می‌شد

و آن را پر می کرد. شاگردان عیسی که ترسیده بودند، او را بیدار کرده، فریادکنان گفتند: «استاد، استاد، نزدیک است غرق شویم!» عیسی برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا دستور داد تا آرام شود. در همان لحظه باد قطع شد و آرامش کامل بر دریا حکمفرما گردید. سپس عیسی رو به شاگردان کرده، پرسید: «ایمانتان کجاست؟» شاگردان بی نهایت ترسان گشتند و به همدیگر می گفتند: «این مرد کیست که حتی باد و امواج دریا نیز از او فرمان می برند؟»

## شفای یک پسر مصروع

(مرقس ۹: ۱۴-۲۹)

روزی شاگردان عیسی در پای کوه ایستاده، با مردم صحبت می کردند. آنها با احترام خاصی به عیسی که به ایشان نزدیک می شد، نگاه می کردند و سلام می گفتند. عیسی از آنها پرسید: «درباره چه بحث می کنید؟» مردی از بین جمعیت گفت: «ای استاد، پسرم را به اینجا آوردم تا او را شفا دهید. او نمی تواند حرف بزند چون اسیر یک روح ناپاک است. هرگاه روح ناپاک پسرم را بگیرد، او را بر زمین می کوبد و دهانش کف می کند و دندانهایش به هم می خورد و بدنش مثل چوب خشک می شود. از شاگردان شما خواهش کردم روح ناپاک را از او بیرون کنند، ولی نتوانستند.»

عیسی از پدر پرسید: «از کی چنین شده است؟» پدر گفت: «از وقتی که طفل کوچکی بود. روح ناپاک بارها او را در آب و آتش انداخته تا نابودش کند. به ما رحم کن و اگر می توانی او را شفا بده.»

عیسی فرمود: «اگر می توانم؟ اگر ایمان داشته باشی همه چیز برایت امکان خواهد داشت.» پدر فوری جواب داد: «بلی، ایمان دارم. کمک کنید تا ایمانم بیشتر شود.»

عیسی که دید مردم زیاد ازدحام می کنند روح ناپاک را سرزنش کرده،

گفت: «ای روح کرو و لال، به تو می‌گویم از این کودک بیرون برو و دیگر داخل او نشو!» در همان زمان، روح ناپاک نعره زنان پسر را تکانی داد و از وی خارج شد. آن جوان چنان بی‌حال نقش بر زمین شد که حاضرین خیال کردند مرده است. اما عیسی دست او را گرفته، بلندش کرد. جمعیت از این نشانه عظیم الهی متحیر گشتند.

## آنها به دنبال عیسی رفتند

(لوقا ۵: ۱-۱۱)

روزی عیسی در کنار دریای جلیل ایستاده بود و جمعیت برای شنیدن پیام خدا گرد او ازدحام کرده بودند. در آنجا دو قایق خالی بود که ماهی‌گیران از آنها پیاده شده، سرگرم شستن تورهای خود بودند. عیسی سوار یکی از آن دو قایقی شد که متعلق به شمعون بود و از او خواست که قایق را کمی دور از ساحل نگه دارد. سپس عیسی در آن قایق نشسته، به تعلیم مردم پرداخت. هنگامیکه موعظه به پایان رسید، عیسی به شمعون گفت: «اکنون قایق را به جای عمیق دریاچه ببر و تورهایتان را به آب بیندازید تا ماهی فراوان صید کنید.»

شمعون پاسخ داد: «استاد، دیشب زحمت زیاد کشیدیم ولی چیزی صید نکردیم. اما اکنون به دستور تو، یکبار دیگر تورها را خواهم انداخت!»

اما این بار، با دفعات پیش فرق می‌کرد! تورهای آنها به قدری از ماهی پر شد که نزدیک بود پاره شود! در نتیجه، آنها همکاران خود را که در قایق دیگری بودند به کمک طلبیدند. ایشان به کمک آنها آمده، قایق‌ها را چنان از ماهی‌های صید شده پر کردند که چیزی نمانده بود غرق شوند. شمعون پطرس که ناظر این جریان بود، در برابر عیسی زانو زده، گفت: «سرور من، نزدیک من نیا، چون من ناپاک‌تر از آنم که در حضور تو بایستم!»

شمعون و دیگر رفقایش و دو همکارش یعقوب و یوحنا زبدي، از

فراوانی صیدی که کرده بودند مات و مبهوت بودند. عیسی به شمعون فرمود: «نترس! از این پس، مردم را برای خدا صید خواهی کرد!» آنها وقتی قایق‌ها را به خشکی رسانیدند، همه چیز را ترک کرده، به دنبال عیسی به راه افتادند.

## نتیجه

در این فصل فقط تعدادی از معجزات حیرت‌انگیز نجات‌دهنده بشر را مطالعه کردیم. تنها سی و پنج معجزه عیسی در اناجیل ذکر شده است. در حالیکه عیسی معجزات بسیار دیگری نیز از خود ظاهر ساخت که در اناجیل ثبت نشده است. چنانچه یوحنا رسول فرمود: «من گمان می‌کنم اگر تمام رویدادهای زندگانی عیسی در کتاب‌ها نوشته می‌شد، دنیا گنجایش آن کتاب‌ها را نمی‌داشت!» (یوحنا ۲۱: ۲۵)

اما چرا عیسای مسیح دست به معجزه می‌زد؟ با مطالعه هفت دلیل زیر، پاسخ این سؤال را با هم بررسی خواهیم کرد.

۱- مسیح معجزه می‌کرد تا حقانیت خود را به اثبات برساند و نشان بدهد که از طرف خدا فرستاده شده است. زیرا او بر تمامی امور زندگی مثل امراض، ارواح پلید، مرگ و حتی طبیعت، قدرت و تسلط کامل داشت.

۲- مسیح به وسیله معجزاتش نشان داد که در واقع همان نجات‌دهنده موعود و ماشیحی (Messiah) است که در تورات پیشگویی شده است. زیرا کارهایی که عیسای مسیح کرد، همان کارهایی بود که نجات‌دهنده موعود می‌بایست انجام بدهد.

۳- یکی از دلایلی که مسیح معجزه می‌کرد این بود که می‌خواست به اشخاص نیازمند کمک کند.

۴- همچنین مسیح معجزه می‌کرد تا در قلوب دیگران ایمان به وجود آورد.

۵- مسیح معجزه می‌کرد تا شاگردانش را برای خدمت آماده سازد، چون شاگردان با دیدن معجزات مسیح به قدرت او پی می‌بردند.

۶- معجزات مسیح نشان‌دهندهٔ آن بود که قدرت دارد درون انسان را دگرگون سازد. بدین ترتیب که هر وقت کسی به واسطهٔ ایمان با مسیح زندگی کند، معجزاتی در زندگی خود مشاهده خواهد کرد.

۷- و بالاخره معجزات مسیح، همان‌طور که در تورات و اناجیل نوشته شده است، نشان می‌دهد که عیسی، پسر خدا و هم‌ذات با او است. زیرا جز خدا چه کسی این قدرت را دارد که مرده‌ای را زنده نماید و یا کور مادرزادی را بینا سازد؟ کلام خدا می‌فرماید: «فرزند خدا، منعکس‌کنندهٔ جلال خدا و مظهر وجود اوست. او با کلام نیرومند خود تمام عالم هستی را اداره می‌کند. او به این جهان آمد تا جانش را فدا کند و ما را پاک ساخته، گذشتهٔ گناه‌آلود ما را محو نماید؛ پس از آن، در بالاترین مکان افتخار، یعنی به‌دست راست خدای متعال نشست» (عبرانیان ۱: ۳).

دوست گرامی، امیدواریم که این فصل تا حدی شخصیت و قدرت نجات‌دهندهٔ دنیا را برای شما آشکار کرده باشد. هرگاه با ایمان به‌سوی این نجات‌دهندهٔ توانا و مهربان بیایید و تسلیم او شوید، معجزات او را در زندگی خود خواهید دید.



## مرگ هولناک و رستاخیز پیروزمندانه

در فصل‌های گذشته راجع به گناه بشر، نتایج گناه، نیاز بشر به نجات، وعده‌های خدا برای فرستادن نجات‌دهنده، ظهور شگفت‌انگیز نجات‌دهنده، گفتار حیات‌بخش نجات‌دهنده و معجزات حیرت‌انگیز او مطالعه نمودید. اکنون به مهمترین و آخرین فصل این دوره که به هدف از آمدن نجات‌دهنده به جهان می‌پردازد، می‌رسیم. هدف از آمدن عیسی مسیح این بود که با مرگ خود بر روی صلیب و رستاخیز شگفت‌آورش از مردگان، راه نجات از گناه را برای بشر گناهکار فراهم سازد. امیدواریم با مطالعه این فصل به اهمیت و ارزش مرگ و رستاخیز مسیح پی ببرید. قبل از شروع این فصل لازم است به این نکته اشاره کنیم که چرا رؤسای دین یهود می‌خواستند عیسی را که در تمام مدت زندگی خود هیچ خطایی مرتکب نشد و همیشه نیکوکاری می‌کرد و مردم را به طرف خدا هدایت می‌نمود، از بین ببرند؟ دلیل اول این بود که عیسی مسیح ریاکاری و تظاهر آنها را آشکار می‌کرد و این عمل باعث می‌شد که از او متنفر باشند. ثانیاً، مرگ مسیح خواست و اراده خدای متعال بود. چون برای نجات بشر از گناه، می‌بایست یک شخص کاملاً پاک و بی‌گناه قربانی می‌شد.

### عیسی مرگ خود را پیش‌بینی می‌کند

(متی ۱۰:۲۶-۵؛ مرقس ۸:۱۴؛ لوقا ۱۸:۳۱-۳۴؛ یوحنا ۱۳:۳۱-۳۲)

روزی عیسی به حواریون خود فرمود: «همان‌طور که می‌دانید، دو روز دیگر عید پَسَح (فصح) آغاز می‌شود. در این عید مرا دستگیر کرده، بر صلیب خواهند کشت.» در همان روزها، روحانیون و مشایخ قوم در

خانه قیافا که کاهن اعظم بود، اجتماع کردند و برای دستگیری و قتل عیسی توطئه چیدند. آنها با هم مشورت کرده، تصمیم گرفتند که عیسی را در روزهای عید دستگیر نکنند مبادا سر و صدای مردم بلند شود.

## عیسی در باغ جتسیمانی

(متی ۲۶:۳۶-۴۶؛ مرقس ۱۴:۳۲-۴۲؛ لوقا ۲۲:۳۹-۴۶)

پس از دو روز، عیسی به اتفاق حواریون از دره (قدرون) گذشت و به کوه زیتون رفت. وقتی به باغی که معروف به جتسیمانی است رسید، فرمود: «شما اینجا بنشینید تا من چند قدم آن طرف تر بروم و دعا کنم.» آن شب، عیسی دو بار نزد حواریون آمد و هر دو بار آنها را در خواب دید. پس آنها را بیدار کرده، تشویقشان نمود تا دعا کنند و خودش به خلوتگاه خود بازگشت تا دعا کند.

عیسی سه مرتبه دعا کرد. دفعه سوم که نزد حواریون آمد، به آنها فرمود: «حالا دیگر بخوابید و استراحت کنید ... اما نه، حالا زمان آن است که در چنگ بدکاران گرفتار شوم. برخیزید و برویم.»

## دستگیری عیسی

(متی ۲۶:۴۷-۵۶؛ مرقس ۱۴:۴۳-۵۲؛ لوقا ۲۲:۴۷-۵۵)

یوحنا ۱۸:۱-۱۲)

هنوز سخنان عیسی تمام نشده بود که یهودا، آن شاگرد خیانتکار با گروهی عظیم از سربازان و سران قوم یهود، مشعل به دست با شمشیر و چماق از راه رسیدند. آن شاگرد خائن به همراهانش گفته بود که «هر که را ببوسم، همان است؛ او را بگیرید.» پس یهودا پیش رفته، عیسی را بوسید. سپس سربازان آمده، عیسی را دستگیر کردند. عیسی از آنان سؤال کرد: «مگر من دزد فراری هستم که با چوب و چماق و شمشیر به سراغم



آمده‌اید؟ من هر روز در برابر چشمانتان در خانه خدا بودم و به مردم تعلیم می‌دادم؛ چرا در آنجا مرا نگرفتید؟ بلی، می‌بایست اینطور می‌شد، چون تمام این وقایع را انبیاء در کتاب آسمانی پیشگویی کرده‌اند.»  
 بله، همه این وقایع به همان شکلی که پیشگویی شده بود، اتفاق افتاد. در این گیرودار حواریون، عیسی را تنها گذاشته، فرار کردند. سپس، سربازان عیسی را به خانه قیافا، کاهن اعظم بردند.

## محاكمه عیسی در حضور کاهن اعظم

(متی ۲۶: ۵۷-۶۸؛ مرقس ۱۴: ۵۳-۶۵؛ لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱؛ یوحنا ۱۳: ۱۸-۲۴)

صبح روز بعد، شواری مشایخ با هیئت کاهنان و علما تشکیل جلسه دادند و عیسی را احضار کرده، گفتند: «به نام خدای زنده از تو می‌خواهیم جواب بدهی، آیا تو مسیح، فرزند خدا هستی یا نه؟»  
 عیسی فرمود: «بلی، هستم؛ و یک روز مرا خواهید دید که در دست راست خدا نشسته‌ام و بر ابرهای آسمان به زمین باز می‌گردم.»  
 آنگاه کاهن اعظم لباس خود را درید و فریاد زد: «کفر گفت! کفر گفت! دیگر چه احتیاجی به شاهد داریم؟ همه شنیدید چه گفت! چه رأی می‌دهید؟» پس همه حاضرین به مرگ او رأی دادند.

## محاكمه عیسی در حضور پیلاتس

(متی ۲۷؛ مرقس ۱۵؛ یوحنا ۱۸: ۲۸-۴۰؛ ۱۹: ۱-۱۶؛ لوقا باب ۲۳)

آنان عیسی را دست بسته نزد پیلاتس فرماندار رومی بردند و تسلیم او کردند. پس پیلاتس پرسید: «اتهام این شخص چیست؟ از دست او چه شکایتی دارید؟»  
 جواب دادند: «اگر مجرم نبود، دستگیرش نمی‌کردیم. این شخص

مردم را تحریک می‌کند که به دولت روم مالیات ندهند و ادعا می‌کند که مسیح، یعنی پادشاه ما است.»

پیلاتس از عیسی پرسید: «آیا تو مسیح، پادشاه یهود هستی؟»  
عیسی فرمود: «من یک پادشاه دنیوی نیستم. اگر بودم، پیروانم می‌جنگیدند تا در چنگ سران قوم یهود گرفتار نشوم. پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست.»

پیلاتس به یهودیان گفت: «او هیچ جرمی مرتکب نشده است.» هیئت رئیسه و کاهنان، اتهامات گوناگونی به او نسبت می‌دادند ولی عیسی همچنان سکوت اختیار کرده بود. پیلاتس از او پرسید: «مگر نمی‌شنوی چه اتهاماتی به تو نسبت می‌دهند؟»

اما عیسی باز هم جوابی نداد، به طوری که پیلاتس بسیار متعجب شد. همچنان که پیلاتس بر کرسی داوری نشسته بود، همسرش برای او پیغام فرستاد که: «با این مرد بی‌گناه کاری نداشته باش چون دیشب به خاطر او خوابهای وحشتناک دیده‌ام.» در این هنگام هیئت رئیسه کاهنان و مشایخ، مردم را اغوا کردند که اعدام عیسی را درخواست کنند و از پیلاتس بخواهند که باراباس را که یک راهزن بود، به جای او آزاد سازد. چون طبق رسمی که داشتند، در هر عید پسح یک زندانی می‌بایست آزاد می‌شد.

سپس پیلاتس بار دیگر وارد کاخ شد و دستور داد عیسی را شلاق بزنند. سربازان تاجی از خار بافتند و بر سرش گذاشتند و جامه‌ای ارغوانی به او پوشانیدند و در حالیکه از مقابل وی رد می‌شدند، می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود.» پس از آن به او سیلی زدند و به صورتش آب دهان انداختند. پیلاتس بار دیگر بیرون آمد و به آن جماعت گفت: «شما این مرد را به اتهام شورش به ضد حکومت روم نزد من آوردید. من در حضور خودتان از او بازجویی کردم و متوجه شدم که اتهامات شما علیه او بی‌اساس است.» آنگاه عیسی با تاجی از خار و جامه‌ای ارغوانی بیرون آمد. پیلاتس گفت: «ببینید، این همان شخص است.» اما به محض اینکه سران قوم عیسی را دیدند، فریاد زده، گفتند: «اعدامش کن! بر صلیب اعدامش کن!»

پیلاطس باز هم پرسید که «با عیسی که مسیح شما است، چه کنم؟»  
یهودیان که هیاهویی بر پا کرده بودند، باز هم فریاد کشیدند: «اعدامش کن، اعدامش کن، مصلوبش کن.»

پیلاطس که دید بیش از این کاری از او ساخته نیست و ممکن است این داد و فریادها منجر به شورش شود، ظرف آبی خواست و در مقابل جمعیت دستهای خود را شست و گفت: «من از خون این مرد ببری هستم. هر اتفاقی بیفتد شما مسئولید!»

آن گروه در جواب گفتند: «خونش به گردن ما و فرزندان ما باشد!»  
پس پیلاطس دستور داد که طبق تقاضای ایشان عمل شود. آنها عیسی را شلاق زدند و او را بردند تا مصلوب شود و باراباس نیز آزاد شد.

سربازان مخصوص فرماندار، عیسی را در حالی که قسمتی از راه را شخصاً صلیب خود را حمل می کرد، به بیرون شهر بردند.  
آن روز، قرار بود دو نفر جنایتکار نیز همراه با عیسی اعدام شوند. وقتی به مکانی که به «جلجتا» (جمجمه) معروف است رسیدند، سربازان شرابی مخلوط به مواد مخدر به او دادند تا درد را احساس نکند؛ اما وقتی عیسی آن را چشید، از نوشیدن خودداری کرد.

## سه ساعت اول صلیب

(متی ۲۷:۳۸-۴۵؛ مرقس ۱۵:۲۲-۳۳؛ لوقا ۲۳:۳۲-۴۳)

پس از اینکه عیسی را بر صلیب میخکوب کردند، صلیب‌های آن دو جنایتکار را هم در دو طرف او قرار دادند. عیسی بر روی صلیب اینطور دعا کرد: «ای پدر، این مردم را ببخش زیرا که نمی دانند چه می کنند.»  
ساعت نُه صبح بود که عیسی را بر صلیب میخکوب نمودند. به دستور پیلاطس تقصیرنامه او را بدین مضمون نوشتند که «این است پادشاه یهود» و آن را بالای صلیب نصب کردند.  
مردم و سران قوم که ناظر این ماجرا بودند، استهزاءکنان می گفتند:

«برای دیگران معجزات زیادی انجام داد؛ حال اگر واقعاً مسیح و برگزیده خدا است، خود را نجات بدهد!»

یکی از آن دو جنایتکار نیز رو به عیسی کرد و گفت: «اگر تو مسیح هستی، چرا خودت و ما را نجات نمی دهی؟»

اما آن دیگری او را سرزنش کرد و گفت: «حتی در حال مرگ هم از خدا نمی ترسی؟ ما حقمان است که بمیریم، چون گناهکاریم. اما از این شخص یک خطا هم سر نزده است.» سپس رو به عیسی کرده، گفت: «ای عیسی، وقتی ملکوت خود را آغاز کردی، مرا هم به یاد آور!»  
عیسی در پاسخ فرمود: «خاطر جمع باش که تو همین امروز با من در بهشت خواهی بود!»

## ساعات تاریکی

(متی ۲۷؛ مرقس ۱۵؛ لوقا ۲۳؛ یوحنا ۱۹)

هنگام ظهر، ظلمت عظیمی به مدت سه ساعت سراسر آن سرزمین را فرا گرفت. تقریباً در ساعت سه بعد از ظهر، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «خدای من، خدای من، چرا مرا تنها گذاشته‌ای؟» سپس فرمود: «تشنه‌ام!» در آنجا یک کوزه شراب ترشیده بود. پس اسفنجی در آن فرو کردند و بر سر نی گذاشته، جلو دهان او بردند. وقتی عیسی چشید، فرمود: «تمام شد.» پس از آن با صدایی بلند گفت: «ای پدر، روح خود را به دست‌های تو می سپارم»، و سر خود را پایین انداخت و جان سپرد. از آنجا که روز بعد شنبه و روز اول عید بود، سران قوم یهود نمی خواستند جسد‌ها بالای دار بماند، بنابراین ترتیبی دادند تا آنها را هر چه زودتر از روی صلیب پایین بیاورند. سربازان می خواستند مطمئن بشوند که عیسی مرده است. پس، یکی از آنها با نیزه به پهلو عیسی زد و خون و آب جاری شد.

کاری که سربازان کردند، بر طبق پیشگویی کتاب آسمانی بود که می فرماید: «... آنها بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست» (زکریا ۱۲: ۱۰)

## کفن و دفن عیسی

(متی ۲۷؛ مرقس ۱۵؛ لوقا ۲۳؛ یوحنا ۱۹)

ثروتمند نیکوکاری از اهالی رامه به نام یوسف، عصر همان روز در کمال شجاعت نزد پیلاتس رفت و تقاضا کرد تا جسد عیسی را به او بدهند. پیلاتس تعجب کرد از اینکه عیسی به این زودی فوت کرده است پس افسر مسئول را احضار کرده، صحت امر را جویا شد. وقتی افسر موضوع را تأیید کرد، پیلاتس دستور داد جنازه عیسی را به یوسف بدهند.

بنابراین یوسف رفت و جنازه را از صلیب پایین آورده، آن را در پارچه کتانی که خریده بود پیچید. سپس به همراه نیکودیموس جسد عیسی را در مقبره‌ای که به تازگی برای خود از سنگ تراشیده بود، قرار داد و دهانه قبر را با سنگ بزرگی مسدود کردند. مریم مجدلیه و یک مریم دیگر نیز آنجا بودند و دیدند که عیسی را کجا گذاشتند.

غروب همان روز، بعضی از سران قوم از پیلاتس اجازه خواستند که مقبره عیسی را مهر و موم کنند تا مبادا حواریون عیسی بیایند و جسد او را بدزدند. پیلاتس نیز اجازه داد. بنابراین، در قبر عیسی مهر و موم شد و نگهبانانی به پاسبانی از آن گماشته شدند.

## دیدار زنان از قبر

(متی ۲۸؛ مرقس ۱۶؛ لوقا ۲۴؛ یوحنا ۲۰)

حوالی سپیده دم روز یکشنبه که روز سوم پس از مرگ مسیح بود، زمین لرزه‌ای روی داد و فرشته خداوند از آسمان فرود آمده، سنگ را از جلوی قبر عیسی به کنار غلطانید و روی آن نشست. نگهبانان از ترس به لرزه افتادند و مثل مرده بیهوش شدند.

پس از سپری شدن روز سبت (شنبه)، مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب و سالومه، دارو و عطریاتی خریداری نمودند تا به سر قبر بروند و بدن عیسی را تدهین نمایند. پس در سپیده دم روز یکشنبه، ایشان به اتفاق یونا و زنان دیگر به سوی قبر رفتند و در بین راه فکر می‌کردند که سنگ بزرگ جلوی قبر را چطور از جایش تکان بدهند.

اما وقتی به سر قبر رسیدند، دیدند که آن سنگ بزرگ از جلوی قبر به کناری غلطانیده شده است. مریم مجدلیه که وضعیت را چنین دید، وارد شد اما جسد خداوند عیسی در آنجا نبود. زنان دیگر نیز وارد مقبره شدند، اما جسد عیسی را نیافتند. ولی فرشته‌ای را دیدند که جامه‌ای سفید به تن داشت و در سمت راست قبر نشسته بود. آنان سخت متحیر گشتند، اما فرشته به ایشان فرمود: «چرا در بین مردگان به دنبال شخص زنده می‌گردید؟ عیسی اینجا نیست! او زنده شده است! همان‌طور که خودش گفته بود، زنده شده است. جلو بیاید و جایی که جسد او را گذاشته بودند، به چشم خود ببینید. حالا زود رفته، به شاگردانش بگویید که او زنده شده است و به جلیل می‌رود تا ایشان را در آنجا ببیند.»

پس آنها دوان دوان به شهر برگشتند و نزد شمعون پطرس و یوحنا رفته، آنچه را که اتفاق افتاده بود، تعریف کردند. آن دو شاگرد به محض شنیدن این خبر به سوی قبر شتافتند. یوحنا از پطرس جلو افتاده، قبل از او به آنجا رسید و خم شده از بیرون به داخل مقبره نگاه کرد و دید که کفن دست نخورده ولی خالی است. پطرس نیز در همان لحظه از راه رسید ولی زودتر از یوحنا وارد شد. او نیز دید که کفن خالی در جای خود قرار دارد ولی دستمالی که به صورت عیسی پیچیده شده بود، جای دیگری گذاشته شده است.

وقتی یوحنا وارد شد و آنچه را که اتفاق افتاده بود دید، ایمان آورد که عیسی زنده شده است. آنها تا آن هنگام آنچه را که عیسی در مورد رستاخیزش گفته بود، درک نکرده بودند. پس با حیرت به خانه بازگشتند.

## ظهور عیسی به حواریون

(متی ۲۸؛ مرقس ۹:۱۶-۱۴؛ لوقا ۲۴:۳۶-۴۳؛ یوحنا ۲۱)

آن شب حواریون که هنوز در بهت و حیرت بودند، در اطاعتی جمع شدند و از ترس یهودیان درها را محکم بستند. ناگهان عیسی ظاهر شد و در میان ایشان ایستاده، سلام کرد. آنها وحشت زده و متحیر گمان کردند شبی می بینند. عیسی فرمود: «چرا وحشت کرده اید؟ چرا شک دارید و نمی خواهید باور کنید که خودم هستم! به جای میخ‌ها در دست‌ها و پاهایم نگاه کنید! می بینید که واقعاً خودم هستم! به من دست بزنید تا خاطر جمع شوید که من روح نیستم! چون روح بدن ندارد، اما همینطور که می بینید من دارم!» و همچنان که سخن می گفت، دست‌ها و پاهای خود را به ایشان نشان داد.

## آخرین دیدار با شاگردان و صعود به آسمان

(مرقس ۱۶:۱۹-۲۰؛ لوقا ۲۴:۴۴-۵۳؛ اعمال رسولان ۱:۳-۱۲)

عیسای مسیح بعد از رستاخیز خود، به مدت چهل روز بارها خود را به رسولان ظاهر ساخت و زنده شدن خود را با دلایل بسیار به ایشان ثابت کرد.

در یکی از آن روزها، عیسی به حواریون خود فرمود: «آیا به یاد دارید که پیش از مرگم، وقتی با شما بودم، می گفتم که هر چه در تورات موسی و کتاب‌های انبیا و زبور داوود درباره من نوشته شده است، باید همگی عملی شود؟ حال، با آنچه که برای من اتفاق افتاد، همه آنها عملی شد!» سپس فرمود: «از زمان‌های دور، در کتاب‌های انبیا نوشته شده بود که مسیح موعود باید رنج و زحمت ببیند، جانش را فدا کند و روز سوم زنده شود؛ و این است پیغام نجات‌بخشی که باید از اورشلیم به همه قوم‌ها برسد:» همه کسانی که از گناهانشان توبه کنند و به سوی من باز گردند، آمرزیده خواهند شد.» شما دیده اید و شاهد هستید که همه این

پیشگویی‌ها واقع شده است. اینک من روح القدس را که پدرم به شما وعده داده است، بر شما خواهم فرستاد. از اینرو پیش از آنکه این پیغام نجات‌بخش را به دیگران اعلام کنید، در اورشلیم بمانید تا روح القدس بیاید و شما را با قدرت الاهی از عالم بالا مجهز کند.»

سپس به اتفاق، تا نزدیکی دهکده بیت عنیا پیش رفتند و در آنجا عیسی دست‌های خود را بلند کرده، آنها را برکت داد و درحالی‌که برکتشان می‌داد، از ایشان جدا شد و به سوی آسمان رفت و ابری او را از انظار پنهان کرد. شاگردان هنوز به آسمان چشم دوخته بودند که ناگهان دو مرد سفیدپوش بر ایشان ظاهر شدند و گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا اینجا ایستاده‌اید و به آسمان خیره شده‌اید؟ عیسی به آسمان رفت و همانگونه که رفت، یک روز نیز باز خواهد گشت.»

آنان غرق در شادی و سرور به اورشلیم مراجعت کردند و هر روزه در هیکل به حمد خدا مشغول بودند و پس از یافتن قدرتی که روح القدس به ایشان عطا فرمود، به همه جا رفتند و مژده نجات را اعلام کردند. خداوند طبق قولی که داده بود، ایشان را کمک می‌نمود و پیام ایشان را به طرق گوناگون تأیید می‌فرمود.

## نتیجه

دوست گرامی، در فصل‌های گذشته ملاحظه کردید که نجات‌دهنده‌ای که خدا وعده آمدنش را به پیامبران داده بود، می‌بایست با مشخصات و خصوصیتی خاص ظهور می‌کرد. مطمئن هستیم با مطالعه دقیق چهار فصل گذشته، شما نیز همچون ما اذعان خواهید داشت که عیسای مسیح از همه آن مشخصات برخوردار بود.

در واقع عیسای مسیح به وسیله مرگ خود بر روی صلیب، کفاره گناهان ما را پرداخت کرد و به همین خاطر است که خدای قدوس می‌تواند ما گناهکاران را ببخشد. به علاوه، مسیح با مرگ خود، دشمنی بین ما و خدای قدوس را از بین برد و آشتی ایجاد کرد.



در کلام خدا می‌خوانیم که «اما ببینید خدا چقدر ما را دوست داشت که با وجود اینکه گناهکار بودیم، مسیح را فرستاد تا در راه ما فدا شود» (رومیان ۵:۸).

به‌وسیله قیام مسیح از مردگان اطمینان می‌یابیم که خدا مرگ مسیح را برای کفار گناهان ما پذیرفته است. همچنین مسیح به ما اطمینان می‌بخشد که در آینده ما نیز پس از مرگ، قیام خواهیم کرد. قیام مسیح از مردگان، ثابت می‌کند که سرانجام او بر تمام امور شیطان غلبه می‌نماید و داور تمام موجودات می‌گردد. عیسیای مسیح پس از قیامش فرمود: «تمام اختیارات آسمان و زمین به من داده شده است» (متی ۲۸:۱۸).

دوست عزیز، خدا شما را دوست دارد و می‌خواهد تا ابد از حضور و برکات او برخوردار شوید. ولی گناه باعث شده که از خدا دور شوید و مستحق مجازات گردید. باید بدانید که به‌وسیله اعمال نیک خود هرگز نمی‌توانید خود را در نظر خدای قدوس مقبول سازید. ولی خدایی که هرگز راضی نیست فردی گناهکار هلاک شود، نجات‌دهنده‌ای برای نجات انسان از گناه و کیفر آن فرستاده است و آن نجات‌دهنده، عیسیای مسیح می‌باشد. مسیح با مرگ و قیام خود از مردگان، راه نجات را برای شما فراهم کرده است. چنانکه انجیل می‌فرماید: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر (خدا) جز به‌وسیله من نمی‌آید» (یوحنا ۶:۱۴). در قسمتی دیگر از انجیل آمده است: «در هیچکس غیر از او (مسیح) نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال رسولان ۴:۱۲). ولی لازم است توجه داشته باشید که تنها کافی نیست که بفهمید گناهکار هستید و خدا نجات‌دهنده‌ای فرستاده تا گناهان شما را بردارد. بلکه واجب است که به آن نجات‌دهنده زنده و توانا که به‌خاطر گناهان شما مصلوب شد، ایمان آورید و تسلیم او شوید. چنانکه در انجیل می‌خوانیم: «به آن کسانی که او (مسیح) را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او (مسیح) ایمان آورد» (یوحنا ۱:۱۲).

طبق کلام خدا کسانی که به عیسیای مسیح ایمان آورند، از گناه نجات

می یابند. چنانکه در انجیل نوشته شده: «به خداوند عیسای مسیح ایمان آور که تو و اهل خانهات نجات خواهید یافت» (اعمال رسولان ۱۶: ۳۱). اگر شما خود را گناهکار و مستحق مجازات می دانید و مایلید از گناه رستگار شوید، اگر می خواهید ابدیت را در آرامش و در حضور خدای پر محبت سپری کنید، شما را دعوت می کنیم که در هر جا که هستید، چند لحظه چشمان خود را بسته، دعا کنید و در حضور خدا به گناهان خود اعتراف نمایید و عیسای مسیح را با ایمان در قلب خود بپذیرید. آنگاه طبق وعده خدا فرزند روحانی او محسوب خواهید شد، زندگی شما از همین حالا تغییر می کند و از حیاتی ابدی و سعادت‌مند برخوردار خواهید شد.

هنوز آن صدای دل‌انگیز عیسای مسیح به گوش می‌رسد که می‌گوید:

«بیایید نزد من ای تمام زحمت‌کشان و گران‌باران و من شما را آرامی خواهم بخشید» (متی ۱۱: ۲۸).

